



King's Research Portal

Document Version

Publisher's PDF, also known as Version of record

[Link to publication record in King's Research Portal](#)

Citation for published version (APA):

Zia-Ebrahimi, R. (2016). : « » . *Iran Nameh*.

Citing this paper

Please note that where the full-text provided on King's Research Portal is the Author Accepted Manuscript or Post-Print version this may differ from the final Published version. If citing, it is advised that you check and use the publisher's definitive version for pagination, volume/issue, and date of publication details. And where the final published version is provided on the Research Portal, if citing you are again advised to check the publisher's website for any subsequent corrections.

General rights

Copyright and moral rights for the publications made accessible in the Research Portal are retained by the authors and/or other copyright owners and it is a condition of accessing publications that users recognize and abide by the legal requirements associated with these rights.

- Users may download and print one copy of any publication from the Research Portal for the purpose of private study or research.
- You may not further distribute the material or use it for any profit-making activity or commercial gain
- You may freely distribute the URL identifying the publication in the Research Portal

Take down policy

If you believe that this document breaches copyright please contact librarypure@kcl.ac.uk providing details, and we will remove access to the work immediately and investigate your claim.

خودشرفی گرایی و بی جاسازی: استفاده و سوء استفاده از گفتمان "آریایی گرایی" در ایران^۱

رضا ضیاء ابراهیمی^۲
استادیار دپارتمان تاریخ کینگز کالج لندن

نسل در نسل ... از نژاد آریایی^۳

مقدمه و روش شناسی

سیدحسن تقی زاده (۱۲۵۷-۱۳۴۸ ش/۱۸۷۸-۱۹۷۰ م) بی تردید یکی از بزرگترین روشنفکران معاصر ایران است. او غالباً نسبت به گفتمان‌های سیاسی مطرح ایران نگاه انتقادی داشت. در اواخر دهه ۱۹۴۰، از اینکه حکومت ایران به خارجیانی حق شهروندی اعطا می‌کرد که چند سالی بیشتر از اقامتشان در ایران نمی‌گذشت ابراز تأسف می‌کرد و در همان حال از ایرانی شناختن واژگانی عربی سرباز می‌زد که بیش از هزار سال در ایران

رضا ضیاء ابراهیمی استادیار تاریخ کینگز کالج لندن است. حوزه پژوهشی ایشان شامل تاریخ افکار دوران قاجار و پهلوی با تأکید بر گفتمان ناسیونالیستی و نژادی است. کتاب *The Emergence of Iranian Nationalism: Race and the Politics of Dislocation* را در دست انتشار دارد و اکنون مشغول تحقیق دربارهٔ وجوه مشترک بین اسلام‌ستیزی و یهودستیزی در تاریخ افکار اروپای قرن نوزدهم و بیستم است.

Reza Zia-Ebrahimi <reza.zia-ebrahimi@kcl.ac.uk>

تاریخ ایران باستان ابراز کنم. آبندی از ترانهٔ پاپ "آریایی نژاد" که شکلا و شهیار در ۲۰۰۹ خوانده‌اند. در کلیپ تصویری این آهنگ گفته می‌شود که شعر این ترانه از فردوسی، شاعر حماسه‌سرای بزرگ قرن دهم میلادی/ چهارم هجری ایران، است. نیازی به گفتن نیست که فردوسی هرگز به "نژاد آریایی" اشاره‌ای نکرده و این ادعا از اساس مهمل و غلط است. سرودهٔ مذکور از دو شعر مصطفی سرخوش با نامهای "پیک مهر" و "خانهٔ مهر" گرفته شده است. بنگرید به مصطفی سرخوش، زبان اشک (تهران: بی نا، ۱۳۴۳).

این مقاله ترجمهٔ علی محمد طرفداری، عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، است از Reza Zia-Ebrahimi, "Self-Orientalization and Dislocation: The Uses and Abuses of the 'Aryan' Discourse in Iran," *Iranian Studies*, 44: 4 (2011), 445-472.

در این‌جا مایلیم قدردانی خود را از همایون کاتوزیان به سبب راهنمایی‌ها و حمایت‌های بسیار ارزنده‌اش، از نیکی کدی و استفان آرویدسون برای نظرات ارزشمندشان دربارهٔ نسخهٔ پیش‌نویس این مقاله و از تورج دریایی برای راهنمایی‌های مفیدش در خصوص

جاری و ساری بودند.^۴ او با اشاره به روند هم‌زمان ورود انبوه واژگان بیگانه از فرانسوی و دیگر زبان‌های اروپایی به فارسی، این تناقض آشکار را فاجعه‌ای حاصل آریایی دانستن بعضی کلمات و سامی و آلتایی دانستن برخی لغات دیگر خواند.^۵

محمدرضا شاه پهلوی—که خود را آریامهر، عنوانی بدون پیشینه در تاریخ ایران، می‌خواند—در سال ۱۹۷۳ اعلام کرد: “بلی، ما شرقی، اما قبل از آن آریایی هستیم. این خاورمیانه یعنی چی؟ کسی دیگر نمی‌تواند ما را در آن جا بیابد. اما در آسیا این‌گونه نیست. ما یک قدرت آریایی آسیایی هستیم، قدرتی که باورها و فلسفه آن با قدرت‌های اروپایی و مقدم بر همه، با فرانسوی‌ها نزدیک است.”^۶ او همچنین در دیداری خصوصی با سر آنتونی پارسونز (Sir Anthony Parsons, 1922-1996)، سفیر وقت بریتانیا در تهران، به او گفت که ایرانی‌ها قومی آریایی و در حقیقت از اعضای خانواده اروپاییان محسوب می‌شوند و این فقط تصادفی جغرافیایی بوده که باعث شده ایران به جای قرار گرفتن در میان ملل اروپایی هم‌خانواده خود، در خاورمیانه واقع شود.^۷

در ایران همچنان مسئله پیوند به اصطلاح نژادی ایرانیان با هم‌خانواده‌های آریایی اروپایی‌شان در گفت‌وگوهای توده مردم و گفتارهای هویتی فرهنگی، سیاسی و تاریخی به چشم می‌خورد. در اثبات این مطلب عمدتاً به نقش برجسته‌های باستانی و شباهت‌های زبانی استناد می‌شود و ظاهراً این ادعا بر دعاوی نژادی ملی‌گرایان معاصر ناظر به تداوم سنت‌هایی باستانی تکیه دارد که قدمت آن به دوران هخامنشیان، و حتی به نویسندگان متون اوستایی ماقبل آنها بازمی‌گردد. هدف نوشته حاضر به چالش کشیدن فرضیات نژادی و جلودان‌گرایانه گفتمان آریایی‌گرایی در ایران است. برای تحقق این امر، بحث از دو منظر دنبال خواهد: نخست، مستندات ورود گفتمان آریایی‌گرایی از اروپا در دوران جدید بر اساس منابع اروپایی آن و ظهور اولیه این اندیشه در مکتوبات ایران عرضه می‌شوند و سپس، درباره این موضوع بحث می‌شود که گفتمان مذکور مشخصاً در خدمت راهبردهای مرتبط با سیاست‌های هویتی در ایران قرار دارد. من این راهبردها را “خودشرقی‌گرایی” و “بی‌جاسازی” نامیده‌ام که در ایران به شکل گفتمانی یا استدلالی مطرح شده‌اند. در واقع، ملی‌گرایی به صورتی استدلالی، از طریق مطرح کردن ایرانیان

Too Frequent: Historical Continuity in Modern Iranian Thought,” *Asian and African Studies*, 12 (1978), 211.

^۷ برگرفته از گفت‌وگوی خصوصی همایون کاتوزیان و آنتونی پارسونز در ۱۹۸۷ که همایون کاتوزیان آن را در ۱۸ اوت ۲۰۰۹ برآیم نقل کرد.

^۴ سیدحسن تقی‌زاده، خطابه آقای سیدحسن تقی‌زاده در موضوع اخذ تمدن خارجی و آزادی وطن، ملت و تساهل (تهران: باشگاه مهرگان، ۱۳۳۹)، ۳۶.

^۵ تقی‌زاده، خطابه، ۳۷.
^۶ In Kayhan International (19 September 1973); quoted in Mangol Bayat-Philipp, “A Phoenix

در مقام ملتی ذاتاً پیشرو و دارای مرتبه‌ای مقدر و والا در میان سایر ملل، آسیب‌های ناشی از مواجهه ایران با اروپا و جریان تجدد را مهار کرد و به معنای دقیق کلمه راهی میان‌بر به سوی تجددخواهی فراهم آورد. از سوی دیگر، جنبش تجددخواهی برنامه‌ای عملی برای اصلاحات و نوگرایی ایجاد کرد و بدین لحاظ، این جنبش بیش از آن که صرفاً جریان استدلالی باشد، نهضتی با برنامه محسوب می‌شود. این پژوهش همچنین تأثیر ایدئولوژی‌هایی را در زمینه آریایی‌گرایی هویت ایرانی بررسی خواهد کرد که امروزه از آنها به ایدئولوژی‌های “فاشیستی” یاد می‌کنیم.

جای تعجب است که گفتمان آریایی‌گرایی، به‌رغم جایگاه برجسته آن در مباحث هویتی جدید یا افکار و اندیشه‌های سیاسی و تاریخی در ایران، تا حال به صورتی جدی و دقیق بررسی نشده است. چنین تحقیقاتی با توجه به دوام این گفتمان و فقدان هر نوع ارزیابی انتقادی، چه درباره ادله علمی آن و چه حتی در خصوص میراث تاریخی شرم‌آور این گفتمان، ضرورت خاصی دارند. به ویژه آنکه بعد از کشف اردوگاه‌های مرگ آلمان نازی، اعتبار گفتمان آریایی‌گرایی در غرب از میان رفت و به کار بردن اصطلاح “نژاد آریایی” جز در چند نشریه بی‌اعتبار و فاقد استحکام علمی که بعضی تمایلات نژادپرستانه و نازیستی دارند منسوخ شده است.^۸ با این حال، ایرانیان همچنان با بی‌اعتنایی از نژاد آریایی صحبت می‌کنند و مدعی انتساب به این خانواده نژادی‌اند، خانواده‌های نژادی که اروپاییان را نیز در بر می‌گیرد. این موضوع به نحو بارزی حتی در نوشته‌های علمی و دانشگاهی هم دیده می‌شود.^۹ برخوردهای تقی‌زاده و محمدرضا شاه نشان می‌دهند ریشه‌های آنچه لئون پولیاکوف (Leon Poliakov, 1910-1997) اسطوره آریایی خوانده تا چه اندازه در گفتمان ملی‌گرایی ایران عمیق و بسترهایی که این گفتمان در آنها مطرح شده تا چه حد متنوع است.

در نوشته حاضر، دو اصطلاح “آریایی” و “هندواروپایی” عمدتاً به صورت مترادف هم به کار رفته‌اند. اصطلاحات هندواروپایی، آریایی و در بعضی منابع کهن‌تر “یافتی”، بر اساس حکایات کتاب مقدس که نسب اروپاییان را به یافت از فرزندان نوح می‌رساند،

^۸ لینکلن شرح مختصری از این مباحث به دست داده است. بنگرید به

Gérard Fussman, “Entre Fantasmies, Science et Politique: L'entrée des Aryas en Inde” *Annales. Histoire, Sciences Sociales*, 58:4 (2003); Thomas R. Trautmann, *Aryans and British India* (Berkeley: University of California Press, 1997)

Bruce Lincoln, “Rewriting the German War God: Georges Dumézil, Politics and Scholarship in the Late 1930s,” *History of Religions*, 37:3 (1998), 188, footnote 4.

^۹ وضع مشابهی هم در میان حلقه ناسیونالیست‌های هندو مشاهده می‌شود که خارج از حیطه بررسی این

با اینکه گاه کاربردهایی مستقل داشته‌اند، اما عموماً به معنای یکسانی اشاره دارند. در ابتدا، اصطلاح آریایی، که مردمانی برآمده از گروه‌های انسانی تلقی می‌شدند، نسبت به اصطلاح هندواروپایی، که بیشتر معرف رابطه گروه‌های انسانی با یک قلمرو جغرافیایی مشخص بود، دست بالا را داشت و به منزله حاصل کار دانشمندان به حساب می‌آمد.^{۱۰} اما واقعیت این است که اصطلاح آریایی هم بیشتر بار سیاسی داشته و هم به بی‌اعتبارترین اصطلاح علمی تبدیل شده است، در حالی که اصطلاح هندواروپایی همچنان در مطالعات زبان‌شناسی به کار می‌رود. این تمایزات معنایی مهم است، همچنان که مقاله حاضر تمایز کامل میان واژه «آریا» (ariya) — که اهالی باستانی فلات ایران خود را بدان نام می‌خواندند — و واژه «آریان» (Aryan) — به منزله نوعی دسته‌بندی نژادی قرن نوزدهمی — را مورد توجه قرار می‌دهد. از عدم تمایز معنایی میان این دو باید اجتناب شود: چنان که خواهیم دید، این دو واژه به لحاظ مفهومی هر کدام دنیای جداگانه‌ای‌اند. اما به همین صورت هم در فارسی می‌توان با اطمینان مدعی شد که اصطلاح جدید آریایی از اساس، پیش از آنکه صورت امروزی شده کلمه آریای عهد باستان باشد، شکل فارسی‌شده واژه آریان وارداتی از اروپای قرن نوزدهم است.

پیدایش اصطلاح آریان

اسطوره آریان^{۱۱} نوع بشر را به نژادهای متفاوتی تقسیم کرده و اکثر اروپاییان و همچنین ایرانیان و هندیان را در زمره خانواده نژاد آریایی به حساب آورده است.^{۱۲} این اسطوره برای مدتی طولانی، از حدود اوایل قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم، در اندیشه اروپاییان مطرح بود و چارچوب مفهومی و تعاریف آن در این دوره به طرز قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت. اسطوره آریان در ابتدا فقط گونه‌ای برساخت زبان‌شناسی تاریخی بود که برای توضیح تشابهات میان زبان‌های اروپایی، ایرانی و هندی به کار می‌رفت. با این همه، ظرف مدت کوتاهی ابعاد انسان‌شناختی و بعدتر ابعادی سیاسی یافت. بعد سیاسی آریایی‌گرایی در گذر زمان با تزریق خیال‌پردازی‌های عاطفی متورم شد و به ترویج این ادعا پرداخت که گویا نژاد آریایی رسالت ویژه‌ای بر عهده داشته و بر سایر نژادهایی که

^{۱۲} ایران و هند به توالی سرزمین اصلی برآمدن آریان‌ها یا محل زندگانی مردمان چندنژاد منحن دانسته شده‌اند. برای مثال، دو گوینو گمان می‌کرد که ملت ایران از نژاد پارسی و تحت نفوذ شدید سامیان و ترکان شکل گرفته است. بنگرید به

Arthur Comte de Gobineau, *Trois Ans en Asie; de 1855 à 1858* (Paris: Leroux, 1923), vol. 2, 20.

^{۱۰} Stefan Arvidsson, *Aryan Idols: Indo-European Mythology as Ideology and Science* (Chicago: University of Chicago Press, 2006), 21.

^{۱۱} در خصوص جنبه‌های اسطوره‌شناختی آریانیمس اجتماعی وجود دارد. بنگرید به Léon Poliakov, *Le Mythe Arien: Essai sur les Sources du Racisme et des Nationalismes* (Brussels: Complexe, 1987); and Arvidsson, *Aryan Idols*.

در آن مقطع جزء نژادهای دیگر یا نژادهای پست‌تر تلقی می‌شدند برتری دارد. این باور از طریق باشکوه نشان دادن انسان سفیدپوست دلیل موجه و آمادهای برای توجیه اقدامات استعماری اروپاییان در آن زمان به شمار می‌رفت. موضوع محوری مقاله حاضر در حقیقت همین وجوه نژادپرستانه و سیاست‌زده اسطوره آریایی‌گرایی و گسترش آن در افکار و اندیشه‌های ایرانیان است، اگرچه بررسی ابعاد واژه‌شناختی این مسئله نیز برای تبیین بیشتر موضوع ضروری است.

خاستگاه اسطوره آریان عموماً با کشف سر ویلیام جونز (Sir William Jones, 1746-1794) در سال ۱۷۸۶ مرتبط دانسته شده است که طی آن، زبان‌های یونانی، لاتین، سانسکریت و فارسی را دارای ریشه مشترکی معرفی کرد.^{۱۳} اصطلاح آریان (Aryan) را آبراهام ایاسنت آنکتیل دوپرون (Abraham-Hyacinthe Anquetil-Duperron, 1731-1806) ابداع کرد. این شرق‌شناس فرانسوی بین سال‌های ۱۷۵۵ تا ۱۷۶۱ در هند اقامت داشت و با زبان‌های فارسی، سانسکریت و دیگر زبان‌های شرقی آشنایی یافت و برای نخستین‌بار ترجمه اوستا، مجموعه نوشته‌های مقدس و اصلی زرتشتیان، را به زبان‌های اروپایی منتشر کرد. او در یک سخنرانی در ۱۷۶۳، برای اولین‌بار اصطلاح آریئن (aryen شکل فرانسوی آریان یا aryan) را در زبان‌های اروپایی مطرح کرد.^{۱۴} آنکتیل دوپرون به صورتی کارآمد اصطلاح آریا (ariya) را، که در اوستا یافته بود، اروپایی کرد و آن را با اصطلاح “آریوی” (arioi)، که هرودت برای مادها به کار برده بود و در آثار لاتینی هم دیده می‌شد، یکی گرفت. کار اولیه او به اوستا و ترجمه آن به زبان فرانسوی محدود بود و هیچ ارتباطی با فرضیه‌های زبان‌شناختی جونز نداشت. هر چند جالب است به این نکته اشاره شود که اصطلاح آریان از اساس از عنوانی گرفته شد که اهالی باستانی فلات ایران خود را بدان نامیدند و این اتفاق تا حدی تصادفی موضوعی است که در ذیل بیشتر بدان می‌پردازیم.

Linguistics, Amsterdam studies in the theory and history of linguistic science, IV: Current issues in linguistic theory, 13 (Amsterdam 1982), 154-155. ^{۱۴} این سخنرانی در ۱۷۶۸ در مجلد ۳۱ از *Histoire de l'Académie Royale des Inscriptions et de Belles-Lettres* منتشر شد. بخش‌هایی از آن در مقاله زیگرت آمده است. بنگرید به Hans Siegert, “Zur Geschichte der Begriffe ‘Arier’ und ‘arisch,’” *Wörter und Sachen*, 4 (1941-1942), 86.

^{۱۳}See Poliakov, *Mythe Aryan*; Arvidsson, *Aryan Idols*.

می‌باید بر این نکته تأکید کرد که بسیاری محققان پیش از جونز به شباهت‌های زبان‌های اروپایی و برخی از زبان‌های آسیایی اشاره کرده بودند.

See Konrad Koerner, “Observations on the Sources, Transmission, and Meaning of ‘Indo-European’ and Related Terms in the Development of Linguistics,” in *Papers from the 3rd International Conference on Historical*

تحول اساسی در معنای واژه آریان در سال ۱۸۱۹ و زمانی رخ داد که فردریش اشلیگل، نویسنده جوان و پیشتاز رمانتیک آلمانی، هم‌خانواده بودن کلمه آریای (ariya) ودایی و اوستایی با لغت آلمانی "افتخار" (Ehre) را مطرح کرد.^{۱۵} و بر این اساس نتیجه گرفت که این کلمه در مفاهیم افتخار و نجابت مشترک است.^{۱۶} با این کار، اشلیگل معنای اصطلاح آریان (Aryan) را، که ترجمه لغت آریا (ariya) بود، به گروهی نژادی تغییر داد و این مفهوم تازه به سرعت ذهن هم‌عصران او را تسخیر کرد. از این زمان به بعد، واژه آریان با همین معنای خاص در سراسر اروپا رواج یافت. چیزی نگذشت که کریستین لاسن (Christian Lassen, 1800-1876)، هندشناس نروژی-آلمانی، اقوامی را که امروزه با عنوان ژرمنی مشهورند، پیش‌قراولان شاخه‌های اقوام اروپایی قلمداد کرد و بر گستره معنایی اصطلاح آریان افزود.^{۱۷}

بدین سان، معنای واژه آریان (Aryan) مرتباً تغییر می‌کرد و تا اوایل دهه ۱۹۴۰ حتی تا اندازه‌ای با کلمات ژرمنی و غیریهودی مترادف شد.^{۱۸} هیچ اجماعی درباره معنای واقعی این کلمه از همان آغاز وجود نداشت، تا جایی که در سال ۱۹۴۱، هانس زیگرت (Hans Siegert) کنار گذاشتن آن را مطرح کرد.^{۱۹} البته همواره میزانی از سردرگمی در کاربرد جدید نژادی این اصطلاح با گونه‌های ودایی هندی یا اوستایی آن وجود داشت و این امر یکی از اغلاط مصطلح و کمتر مطالعه‌شده—گرچه بسیار جالفتاده—در تاریخ را پدید آورد. به دنبال آثار جونز و اشلیگل، معانی و برداشت‌های متفاوت دیگری نیز مطرح شدند. در سال ۱۸۱۳، توماس یانگ (Thomas Young, 1773-1829) اصطلاح هندواروپایی را وضع کرد و در سال ۱۸۲۳، یولیوس فون کلپروت (Julius von Klaproth, 1783-) شکل آلمانی آن، یعنی اصطلاح هندوژرمنی، را عرضه کرد.^{۲۰} برتری اصطلاح آریان (Aryan) به مختصر بودن آن و این واقعیت وابسته بود که کلمه آریان (Aryan) صورت جدید اصطلاحی بود که برای یک قوم واقعی به کار می‌رفت. افزون بر آن، اصطلاح آریان (Aryan) برای هیجانان رمانتیسم جذابیت بیشتری داشت، در حالی که عبارت هندواروپایی نسبتاً سرد و علمی جلوه می‌کرد.

چهره‌های مطرح زبان‌شناسی تاریخی و شرق‌شناسان سده نوزدهم در تکامل آریایی‌گرایی در اروپا نقش داشتند و بی‌تردید مهم‌ترین آنها ماکس فریدریش مولر (Max Friedrich

¹⁹In Siegert, "Zur Geschichte."

²⁰See Siegert, "Zur Geschichte," 75-79.

برای کاربرد متفاوت این اصطلاح بنگرید به Koerner, "Observations."

¹⁵Siegert, "Zur Geschichte," 88-89.

¹⁶Arvidsson, *Aryan Idols*, 21-22.

¹⁷Koerner, "Observations," 170.

¹⁸Siegert, "Zur Geschichte," 73.

Muller, 1823-1900) بود، هرچند باید تأکید کرد آثار او در حوزهٔ زبان‌شناسی بود و بر ضرورت حفظ فاصلهٔ خود با تفسیرهایی نژادی از نظریاتش وقوف داشت: ”در نظر من، قوم‌شناسی که از نژاد آریان، خون آریان، چشم‌ها و موهای آریانی سخن می‌گوید، درست به اندازهٔ زبان‌شناسی که از فرهنگ لغات انسان‌های دولیکوسفالیک (Dolichocephalic) یا دستور زبان انسان‌های براکیسفالیک (Brachycephalic) صحبت می‌کند، گناهکار است.“^{۲۱} بسیاری از اندیشمندان فرانسوی—اشاره به افرادی چون ارنست رنان (Ernest Renan, 1823-1892) و آرتور دو گوبینو (Arthur de Gobineau, 1816-1882) کافی است—و همچنین بریتانیایی و حتی امریکایی دیدگاه‌های آریانیستی را پذیرفتند و به گسترش آن کمک کردند، اما تفکر آریانیسم تنها در فضای رمانتیک و ضدروشنگری در حال ظهور روشنفکری آلمان بستر مناسب و استثنایی خود را یافت. علت گرایش آلمان‌ها به آریایی‌گرایی نیز بدان برمی‌گشت که آلمانی‌ها تحت لوای دولتی متحد زندگی نمی‌کردند و از این رو، اسطوره‌های تبارشناسانه و مرتبط با خاستگاه اقوام برای آنها جذابیت بیشتری داشت، هرچند چنین تحلیل‌هایی در بهترین حالت تصویری و فرضی‌اند و دآوری در این باب بر عهدهٔ متخصصان است.

قدرت اسطورهٔ آریان (Aryan) و مسئله‌ای که ممکن است علت دوام استثنایی آن را در مقابل پیشرفت‌های علمی و استدلالی تا حدی مشخص کند، از ساختار مطالعات تجربی آن نشئت می‌گیرد. اکثر پیشگامان و مبلغان آریایی‌گرایی دیدگاه‌های خود را بر اساس این مطالعات علمی به پیش بردند که مجال اندکی برای بحث باقی می‌گذارند. چنان که جورج راولینسون (George Rawlinson, 1812-1902)، که به تفصیل دربارهٔ ایران قلم زده است، در این خصوص چنین می‌نویسد:

می‌دانیم علم قوم‌شناسی—همان‌گونه که ورای تمام تردیدهای منطقی اثبات کرده است—مشترک بودن خاستگاه و منشأ نژادهای اصلی اروپای جدید، یعنی سلت‌ها، ژرمن‌ها، یونانی—ایتالیایی‌ها و اسلاوها و نژاد عمدهٔ آسیای غربی، یعنی هندوایرانی، را مسئله‌ای مسلم و قطعی به حساب می‌آورد.^{۲۲}

راولینسون این یافته‌ها را ”نتیجهٔ پیشرفت‌های حاصله در علوم استقرایی جدید و یکی از افتخارات و مایه‌های مباهات“ می‌دانست ”که قرن نوزدهم بدان دست یافته است.“^{۲۳}

York: Scribner, 1881), 176.

²³Rawlinson, *The Origin of Nations*, 176.

²¹Quoted in Koerner, “Observations,” 170-171.

²²George Rawlinson, *The Origin of Nations* (New

به‌رغم طرح اسطورهٔ آریان (Aryan) در لفافهٔ علم، بنیادهای آن آشکارا و ذاتاً تخیلی و رمانتیک بودند. ترکیب این چارچوب‌های ملموس فکری (علم‌گرایی و رمانتیسم) مستقیماً در خصوص اسطورهٔ آریان (Aryan) و هدایت آن سه پیامد را در برداشت، نخست، وجود خویشاوندی‌های زبانی میان زبان‌های اروپایی بی‌درنگ به قرابت‌های نژادی تفسیر شد و نژاد معنا و مفهومی تخیلی و رمانتیک یافت. در دنیا چیزی مسلم‌تر از این نیست که گروه‌های انسانی فراوانی وجود دارند که به زبان‌های مردمان و اجتماعات دیگر صحبت می‌کنند. نمونه‌های مشخصی را می‌توان از میان مردمان سرزمین‌های مستعمراتی پیشین در افریقای امروز مثال زد که زبان استعمارگران را پذیرفتند و تاریخ مملو از نمونه‌های مشابه اینچنینی است. گسترش زبان بانتو (Bantu) در نتیجهٔ مهاجرت هزارسالهٔ اقوام بانتوزبان موجب گستردن زبان‌های بانتو در افریقا و حتی در میان مردمانی شد که میراث زبانی کاملاً متفاوتی داشتند. به همین ترتیب، زبان چینی قوم هان طی روند طولانی توسعهٔ فرهنگی در میان اقوام غیرهان رواج یافت. به همین سبب، درهم‌آمیزی زبان و نژاد نزد بسیاری از محققان گناه نخستین و اصلی اسطورهٔ آریان (Aryan) به شمار می‌رود.^{۲۴}

ثانیاً، اسطورهٔ آریان عمدتاً تقلایی تبارشناسانه بوده است. دغدغهٔ ذهنی متفکران آریانیسم در خصوص خاستگاه مشترک اقوام آریایی در تلاش‌های مستمر آنها برای یافتن زادگاه اصلی آریان‌ها به‌خوبی نمایان است. آنها گمان می‌کردند که یک قبیلهٔ آریایی یا هندواروپایی اصلی و اولیه وجود داشته که تمام آریایی‌های بعدی از آن منشعب شده‌اند. یافتن زادگاه اصلی یا خاستگاه زبانی اولیهٔ (Urheimat) آریان‌های نخستین و توصیف خصوصیات فرهنگی و “نژادی” آریان‌های اصیل یا ابداع زبان گمشدهٔ آنان به یکی از دل‌مشغولی‌های عمدهٔ متفکران آریانیسم بدل شد. آنها با استفاده از وقایع داستانی و نامعتبر و سرنخ‌هایی که به صورتی سطحی به یکدیگر متصل شده بودند، فرضیات متهورانه‌ای را—اگر نگوئیم به کلی خیالی و موهوم—در خصوص زادگاه اصلی آریایی‌های اولیه مطرح کردند. برای نمونه، گوتلیب ویلهلم لایتنر (Gottlieb Wilhelm Leitner, 1840-1899)، که زبان‌شناس و قوم‌شناس آماتوری بود، هنگام بازدید از منطقهٔ لدخ (Ladakh) در ایالت جامو و کشمیر هندوستان تحت تأثیر خصوصیات ظاهری و چشمان روشن مردم بومی آنجا قرار گرفت و به این نتیجه رسید که خاستگاه نژاد آریان را کشف کرده است.^{۲۵} به دنبال آن، شمار بسیاری از زنان اروپایی، اکثراً از آلمان، برای نسلگیری

^{۲۴}Kai Friese, “The Aryan Handshake,” *Transition*, 83 (2000), 8. ^{۲۵}Poliakov, *Mythe Aryen*, 217.

از این آریاییان خالص بومی به این منطقه سفر کردند. این ماجرا و دیگر ماجراهای مشابه آن آشکار می‌کند که تحقیقات علمی متفکران آریانیسم در گسترش مبانی نظری این فرضیات تا چه اندازه بر واقعیات ضعیف و سطحی تکیه داشته و چگونه غالب پیشتانان آریانیسم از تجربه‌گرایی صرف تبعیت می‌کردند.

زمانی هم هندوستان و در تعبیری کلی‌تر آسیا، قفقاز، کناره‌های دانوب یا شبه‌جزیره اسکاندیناوی از سوی برخی از این متفکران خاستگاه آریان‌ها قلمداد شدند. ایران نیز به سهم خود در نظریات آریانیست‌هایی چون آنکتیل دوپرون، جونز و هردر (Johann Gottfried Herder, 1744-1803) خاستگاه جغرافیایی نژاد آریان (Aryan) و گاه حتی زیستگاه اصلی هندواروپاییان مطرح شد.^{۲۶} اما این واقعیت که هرگز هیچ سند، ویرانه، آلات و ادوات، کتیبه، قطعه‌ای از آثار هنری یا دست‌ساخته‌های دیگر از این به اصطلاح آریان‌های اولیه یافت نشده است نیز جز تا حدی در این اواخر، از استمرار این جست‌وجوی‌های توقف‌ناپذیر نکاست. به علاوه، هیچ اثر یا نشانی چه از این قبایل اولیه و چه از مهاجرت آنها در ادبیات حماسی یا روایات شفاهی اروپاییان وجود ندارد.^{۲۷} تقلایا و جست‌وجوهای تبارشناسانه مذکور به حدی قوی بودند که حتی وجود نظرات و آرای به‌کلی متفاوت درباره مسئله خاستگاه آریان‌ها نیز نتوانست این علما و دانشمندان را به این نتیجه برساند که تناقضات و ضعف‌های تجربی فاحشی در فرضیات آریانیست‌ها وجود دارد.

ثالثاً، خودبزرگ‌بینی سنگر گرفته در آریانیسم رمانتیک و تخیلی و همچنین استفاده متفکران آن از عینک نژادپرستی به مثابه وسیله‌ای برای توضیح تاریخ طبیعتاً باعث پدید آمدن دغدغه خلوص نژادی در میان آریانیست‌ها شد. آمیزش نژادها نوعی انحراف و نابهنجاری به حساب آمد. کسانی چون کنت دو گوینو به نژاد به مثابه "موتور تاریخ" نگاه می‌کردند و پیوند ازدواج میان نژادها را موجب زوال نژادهای برتر می‌دانستند.^{۲۸} انسان‌شناسان نژادگرا با اندازه‌گیری مجموعه‌ها گروه‌های انسانی را براساس خصوصیات فیزیکی به نژادهای مختلف تقسیم‌بندی کرده و خصایص روان‌شناسانه دائمی را هم به آنها منضم و همچنین، نمونه‌های دارای اختلاط نژادی را شناسایی می‌کردند. بدین سان، یک نژاد (آریان) می‌توانست پراحساس، مبتکر و خلاق و نژاد دیگر (عمدتاً سایر گروه‌های نژادی) منحط، بی‌حال، تنبل و مطیع باشد. خودآگاهی مفرط نژادی تضاد

²⁸See Arthur Comte de Gobineau, *Essai sur l'Inégalité des Races Humaines* (Paris : Firmin-Didot, 1853) ; Poliakov, *Mythe Aryan*, 245-288.

²⁶Arvidsson, *Aryan Idols*, 52.

²⁷Arvidsson, *Aryan Idols*, 295.

میان آریایی‌ها و سامی‌ها را تا سطح پایه‌گذاری بنیادهای تاریخ بشر پیش کشاند و بدین ترتیب، یهودستیزی جاری و ساری در آن روزها را به زبان علم درآورد. در نهایت، ایدئولوژی نازیسم موجب خروش اسطوره آریان شد و دغدغه خلوص نژادی به چنان شور و حرارتی رسید که مسیر پیش رو برای مرحله بعد، یعنی نسل‌کشی، هموار شد.

در جهان معاصر غرب، آریانیسم به صورتی اساسی یا در درون صفحات کتاب‌های تاریخ جای گرفته یا با ایدئولوژی نازیسم پیوند یافته است. انسان‌شناسی نژادمحور نیز علمی ساختگی و بی‌اعتبار شناخته می‌شود که جای خود را به انسان‌شناسی اجتماعی، علم تکامل ژنتیکی یا تاریخ زیست‌شناسی داده است، به گونه‌ای که دیگر در هیچ کجای دنیا نه کسی آن را به سبک و سیاق سده نوزدهم و اوایل سده بیستم فرا می‌گیرد و نه کسی آن را تدریس می‌کند. مفهوم "نژاد" انسان، اگرچه همچنان در گفتمان‌های سیاسی و به‌ویژه در ایالات متحد آمریکا به کار می‌رود، اما در مجموع موضوعی کنار گذاشته شده است. تنوعات ژنتیکی یا خصوصیات ظاهری برای مطالعه تفاوت‌های وراثتی و ریخت‌شناسی میان گروه‌های انسانی یا افراد استفاده می‌شوند و استفاده ابزاری از آنها برای نشان دادن الگوهای رفتاری پایدار یا اثبات برتری یک گروه نژادی خاص بر سایرین منتفی شده است. از این گذشته، تطورات زیستی مورد اشاره چنان تدریجی‌اند که باعث می‌شوند هرگونه تلاش برای ایجاد تمایزات زیستی میان جمعیت‌های انسانی صورتی هم خودسرانه و مستبدانه و هم شخصی و ذهنی به خود بگیرد.^{۲۹} انجمن‌های انسان‌شناسی مطرح استفاده از اصطلاح نژاد را نهی می‌کنند^{۳۰} و مجامع علمی امروزی در این اصل اتفاق نظر پیدا کرده‌اند که نژاد برساختی اجتماعی است.^{۳۱}

با این همه، از نظر زبان‌شناسی، دیدگاه وجود خانواده زبان‌های هندواروپایی وسیعاً پابرجا مانده است، هرچند طرح هر چیزی فراتر از آن به شدت بحث‌برانگیز است. درباره وجود خانواده زبان‌های هندواروپایی از این حیث اتفاق نظر وجود دارد که همگی این زبان‌ها ریشه در یک زبان مشترک ماقبل تاریخ دارند یا از مجموعه‌ای از گویش‌ها نشئت گرفته‌اند که گروهی از مردم بدان صحبت می‌کردند و اخلاف این گروه طی مهاجرت و به سبب برخورداری از برتری نظامی بر بیشتر مردمان اروپا و آسیای غربی و جنوبی غلبه یافته

^{۲۹} آثار مایکل بنتون از این حیث اهمیت بسیار دارند. بنگرید به Michael Banton, *the Idea of Race* (London: Tavistock Publications, 1977); Michael Banton, *Racial and Ethnic Competition* (Cambridge: Cambridge University Press, 1983).

^{۳۰} American Anthropological Association Statement on 'Race' (17 May 1998), at <http://www.aaanet.org/stmts/racepp.htm/>

^{۳۱} See "American Anthropological Association Statement on 'Race'."

و بدین طریق، ویژگی‌های زبانی خود را در میان آنها اشاعه دادند. زبان‌شناسان امروزی اعتقادی به ارتباط میان زبان با نژاد یا برتری فرهنگی ندارند. همچنین، دیدگاه‌های اقلیت، که اختراع فرهنگی زبان‌ها یا همگرایی تصادفی یا وام‌گیری خوانده می‌شوند، نیز به سرعت در حال افزایش‌اند و باورهای درازمدت در خصوص وجود یک منشأ مشترک برای زبان‌های هندواروپایی و صحبت‌کنندگان خاص آنها را به چالش می‌کشند، هرچند این نظریه‌ها بسیار بحث‌برانگیزند. برای نمونه، مریت رولن (Merritt Ruhlen, b. 1944) زبان‌شناس مفهوم متمایز بودن زبان‌های هندواروپایی را نیز مردود می‌داند و معتقد است حتی تصور اینکه زبان‌های هندواروپایی با هیچ خانواده زبانی ارتباطی ندارند، چیزی فراتر از اسطوره زبانی نیست.^{۳۲} به همین ترتیب، دیگر زبان‌شناسان هم بر این باورند که درباره تفاوت‌های میان زبان‌های هندواروپایی از یک سو و تفاوت‌های میان زبان‌های سامی و ترکی از سوی دیگر اغراق شده است. جوزف گرینبرگ (Joseph Greenberg, 1915-2001)، از زبان‌شناسان برجسته و مناقشه‌برانگیز، اصطلاح “زبان‌های اوراسیایی” را برای خانواده‌ای از زبان‌ها پیشنهاد کرد که تحت لوای آن، همه زبان‌های شمال اوراسیا در یک خانواده زبانی جدید و با جایگاهی بالاتر مجدداً گروه‌بندی می‌شوند و این خانواده جدید علاوه بر در بر گرفتن زبان‌های هندواروپایی، بعضی زبان‌های دیگر مانند ژاپنی را نیز شامل می‌شود.^{۳۳}

هدف نوشتار حاضر به راه انداختن بحثی فنی در زبان‌شناسی یا قوم‌شناسی نیست، بلکه صرفاً برجسته کردن این مطلب است که آریایی‌گرایی ایدئولوژی بی‌اعتبار و مسئله شباهت‌های زبانی میان زبان‌های هندواروپایی موضوعی همچنان محل بحث است، اگرچه باور به وجود منشأ مشترکی برای این خانواده زبانی—بی‌هیچ‌گونه دلالت نژادی—هنوز هم دیدگاهی اکثراً پذیرفته است. کای فریزه (Kai Friese) با پیشنهاد اصطلاح خاستگاه زبانی اولیه (Urheimat) شاید بهترین جایگزین را مطرح کرده باشد. او می‌گوید: “رودخانه‌ها نه از یک سرچشمه، بلکه از به هم پیوستن جوی‌های کوچک‌تر پدید می‌آیند.”^{۳۴}

ایران و شیفتگی آریایی‌گرایی

در خلال قرن نوزدهم، گفتمان آریایی‌گرایی سراسر پیکره آثار شرق‌شناسان درباره ایران و هند را فراگرفت. تقابل میان نژادها که ظاهراً به طرز سازش‌ناپذیری با یکدیگر متفاوت

Closest Relatives: The Eurasiatic Language Family (Stanford: Stanford University Press, 2000 and 2002)

³⁴Friese, “Aryan Handshake,” 29.

³²Merritt Ruhlen, *On the Origin of Languages: Studies in Linguistic Taxonomy* (Stanford: Stanford University Press, 1994), 9.

³³Joseph Greenberg, *Indo-European and its*

بودند، به شیوه‌ای مشترک برای کشف رازهای تاریخ در آثار کسانی چون دو گوبینو درآمد. ایران و هند به صورتی گسترده با یورش ایدئولوژی آریانیسم مواجه و غالباً پرحادثه‌ترین صحنه‌های نبرد میان نژادها توصیف شدند. برای نمونه، جورج راولیسنون در بخشی از کتاب تأثیرگذار خود با عنوان خاستگاه ملل چنین می‌گوید:

در همان زمان که تمدن‌های آریایی ... در حال توسعه بودند ... آسیای صغیر ... در غربی‌ترین نقطه قاره آسیا ... و بخش میانی‌تر این قاره (جلگه بین‌النهرین، فلات بزرگ ایران و شبه‌قاره هند) صحنه مبارزه‌ای نه چندان صلح‌آمیز میان سه گونه دیگر از توسعه و ترقی بشر بودند. دو گونه این توسعه متعلق به آریان‌ها (Aryans) بود، در حالی که گونه سوم، یعنی آشور، ماهیتی به کلی متفاوت داشت.^{۳۵}

مهاجرت‌ها و جنگ‌های شرق باستان تنازعات نژادی نشان داده شدند و مردمان منطقه انسان‌هایی تلقی شدند که دارای آگاهی نژادی بوده و به گونه‌ای خاص در فکر "تسلط نژادی" بر سایرین بودند. این ادعاها همه در حالی مطرح می‌شد که در منابع تاریخی هیچ نژادی با چنین تفکری به چشم نمی‌خورد. این نوع نگاه به تاریخ تداوم یافت و به قرن بیستم رسید، چنان که برای نمونه در آثار مهم سِر پرسی سایکس (Sir Percy Sykes, 1867-1945) و مشخصاً در کتاب تاریخ ایران او چنین آمده است:

سامی‌ها در امپراتوری‌های بابل و آشور حضور و نفوذ داشتند تا اینکه مادها و پارس‌های آریایی جایگزین آنها شدند. آنها نیز به نوبه خود برای پنج قرن تحت سلطه نژاد تورانی قرار گرفتند، تا اینکه در قرن سوم میلادی اقوام آریایی مجدداً برتری خود را به دست آوردند.^{۳۶}

از این قبیل نقل‌قول‌ها فراوان می‌توان یافت. اما نکته شایان ذکر در اینجا این است که گفتمان آریایی‌گرایی به تدریج دوران جدیدی از تفکر را در میان روشنفکران ایرانی و هندی مشغول به تحصیل در غرب به وجود آورد. در هند، آریایی‌گرایان اروپایی و همفکران محلی آنها "نمونه آریایی تاریخ هند را به صورت روایتی حماسی از تهاجمات، مهاجرت‌ها و سکنی‌گزینی یک گروه از قبایل آریایی بنا نهادند ... که نه تنها بنیان‌گذار پادشاهی‌ها و امپراتوری‌هایی بودند، بلکه فلسفه و ادبیات درخشانی را نیز خلق کردند."^{۳۷}

Identity in an Age of Revolutions, Colonialism and Nationalism," in *Antinomies of Modernity: Essays on Race, Orient, Nation*, eds. Vasant Kaiwar and Sucheta Mazumdar (Durham and London: Duke University Press, 2003), 24.

³⁵Rawlinson, *The Origin of Nations*, 86-87.

³⁶Percy M. Sykes, *A History of Persia* (3rd ed.; London: Macmillan, 1951), vol. 1, 501.

³⁷Vasant Kaiwar, "the Aryan Model of History and the Oriental Renaissance: The Politics of

حتی ارتقای آریانیسم از یک مفهوم لغوی به یک گفتمان سیاسی در هند از اروپا سریع‌تر اتفاق افتاد.^{۳۸} هندوهای طبقات بالاتر برای هم‌تراز دانستن خود با اروپاییان، آریان (Aryan) بودن را منحصر به خود می‌دانستند و در همان حال از آریان (Aryan) شناختن هندیان طبقات پایین‌تر سرباز می‌زدند. فرضیات نژادپرستانه آریایی موجب تقویت و تشدید احساسات ضداسلامی در بین هندوان احیاگر شد.

اسطوره آریان الگوی جذابی از تاریخ را برای نظریه‌پردازان ملی‌گرای دیگر قسمت‌های جهان نیز فراهم آورد. در ترکیه، موسی کوهن (Moïse Cohen, 1863-1961)، از یهودیان سالونیک که بعدها نام خود را به مونس تکین آلپ تغییر داد، یکی از این نظریه‌پردازان بود که دست بر قضا، به‌رغم گرایش‌های یهودستیزانه آریانیسم، جذب آن شد. او ترکان را در زمره خانواده بزرگ اقوام هندواروپایی قلمداد کرد. ادعای او، برخلاف هم‌قطاران ملی‌گرایش در ایران و هند، بر هیچ‌گونه داعیه قبلی از سوی آریایی‌گرایان اروپایی تکیه نداشت و کاملاً برگرفته از تخیلات خلاق شخصی خودش بود. او این‌گونه به ستایش و تمجید از ویژگی‌های ظاهری ترکان پرداخت: "رنگ پوست صورتی با موهای طلایی، چشمان آبی، خاکستری و نیلگون، کمر باریک و کشیده و زیبایی چشمگیر."^{۳۹} او پیش‌تر رفت و اضافه کرد که "ترکان آریایی خالص‌اند و خود کلمه آریان اساساً واژه‌ای ترکی است. در واقع کلمه 'آری' در یکی از گویش‌های ترکی (جغتایی) به معنای پاک و خالص است و واژه‌ای است که در زبان ترکی جدید کاربرد بسیاری دارد."^{۴۰} او سپس مدعی شد که ترکان کشاورزی را به اروپا بردند و تمدن‌های سومری، یونانی-لاتین و چینی را بنیاد گذاشتند. به‌طور حتم، افکار تکین آلپ انحرافی برای ماهی گرفتن از آب‌های گل‌آلود آن زمان بود و نشان می‌دهد که خودبزرگ‌بینی آریایی‌گرایان تا چه اندازه می‌توانست حتی از تصورات بنیان اصلی آن نیز توهّم‌آمیزتر باشد.

پیش از پرداختن به آریایی‌گرایی در ایران، تأکید بر این موضوع ضروری است که در سراسر مکتوبات ایران تا قبل از قرن بیستم هیچ اشاره‌ای به نژاد آریایی به صورت امروزی آن وجود ندارد.^{۴۱} البته در عهد باستان و در دوره‌های هخامنشی و ساسانی اشاراتی به

^{۳۸}Tekin Alp, "The Restoration of Turkish History," in *Nationalism in Asia and Africa*, 214.

^{۳۹}Alp, "The Restoration of Turkish History," 219.

^{۴۰}کاتوزیان به نتیجه مشابهی رسیده است. بنگرید به Homa Katouzian, "Problems of Political Development in Iran: Democracy, Dictatorship or Arbitrary Government," *British Journal of Middle Eastern Studies*, 22:1-2 (1995), 16-17.

^{۴۱}این متن اساسی درباره ناسیونالیسم هندی تصویری خوب ارائه می‌کند. بنگرید به

Surendranath Banerjee, "the Study of Indian History," in *Nationalism in Asia and Africa*, ed. Elie Kedourie (London: Weidenfeld and Nicolson, 1970), 225-244.

برای اطلاع از بررسی جزئیات این موضوع بنگرید به Trautmann, *Aryans and British India*.

واژه آریا و صورت یونانی و بعداً لاتینی آن، “آریوی” (arioi)، به چشم می‌خورد و در قرن دهم نیز حمزه اصفهانی کلمه آریا را به جای ایران به کار برده است. اما چنان که خواهیم دید، لغت آریا معنا و مفهوم محدودی داشته و هرگز با چیز دیگری، به‌خصوص مفهومی چنان دور همچون نژاد، ترکیب نشده است.^{۴۲} این امر به روشنی جدید بودن این مفهوم از یک سو و منشأ اروپایی آن را از سوی دیگر نشان می‌دهد. در مکتوبات ایرانی دوران جدید، میرزاآقاخان کرمانی از منورالفکران ملی‌گرای افراطی، اولین کسی بود که اصطلاح آریایی را در کتاب‌هایی بدون تاریخ نشر مطرح کرد که احتمالاً همگی در دهه ۱۸۹۰ نوشته شده‌اند.

میرزاآقاخان همچنین نشان داد آگاهی خوبی از نظریات نژادپرستانه رایج در اروپای زمان خود داشته است. او اعتقاد داشت که اگر کسی “یک نفر ایرانی و یونانی و انگلیسی را ببیند و یک حبشی سودانی و زنگی و عرب را بنگرد، به کمال آشکارایی می‌تواند حکم مابین ایشان کند و تمیز تمدن و وحشی‌گری آنان و اینان را به‌خوبی بدهد.”^{۴۳} ذکر این نکته جالب است که کرمانی هنگام اشاره به نژاد آریان در آثار نخستین و پیش‌تاز خود، این کلمه را به صورت آریین نوشته که برگردان لغت آریان انگلیسی یا آریین فرانسه به فارسی است، زیرا که روشنفکران ایرانی در آن زمان هنوز با اصطلاح نویافته آریا از سوی اروپاییان در اوستا و فارسی باستان برخورد نکرده بودند. بر همین اساس، کرمانی از زبان‌های سامی، به جای کاربرد واژه سامی، با تلفظ هندی‌شده آن به صورت سمیتیک یاد می‌کند.^{۴۴} او در سه مکتوب مجوس‌ها یا زرتشتیان باستان را در جایگاه “مردم بزرگ ایران” و “ملت نجیب آریان” جای می‌دهد.^{۴۵} به همین صورت، در اثری دیگر از “مردم خوب آریان و دارای نجابت و اصالت” سخن می‌گوید.^{۴۶} نقل سوم از کرمانی نژادپرستانه‌تر و مشوب‌تر است و اسطوره ریشه‌های مشترک را به زبانی روشن بیان می‌کند: “آنها می‌گویند که اروپا، روسی (کذا)، رم . . . در ابتدا با ایرانیان هم‌ریشه بودند و از آنجا در سراسر جهان پخش شدند.”^{۴۷}

^{۴۲}Quoted in Mangol Bayat-Philipp, “Mirza Aqa Khan Kirmani: a Nineteenth Century Persian Nationalist,” *Middle Eastern Studies*, 10:1 (1974), 48.

^{۴۷}میرزاآقاخان کرمانی، صد خطابه، به کوشش هارون وهومن (لوس‌آنجلس: شرکت کتاب، ۲۰۰۷)، ۵۶.

^{۴۲}شایان ذکر است که هرچند کلمه فارسی‌نژاد لغتی باستانی است که در غالب مکتوبات کهن دیده می‌شود، اما کاربرد آن در دوران جدید بدون تردید معادل “نژاد” در مفهوم جدید اروپایی آن است.

^{۴۳}میرزاآقاخان کرمانی، سه مکتوب، به کوشش بهرام چوبینه (فرانکفورت: انتشارات نیما، ۲۰۰۵)، ۱۸۰-۱۸۱.

^{۴۴}کرمانی، سه مکتوب، ۳۸۷.

^{۴۵}کرمانی، سه مکتوب، ۲۶۹.

برای سایر روشنفکران ایرانی زمان بیشتری سپری شد تا به شور نژادپرستانه کرمانی برسند. مفاهیم نژاد و خلوص نژادی به تدریج در تفاسیر تاریخی پدیدار شدند، اما هنوز سیاسی کردن این مفاهیم به چشم نمی‌خورد. نشریه بسیار بانفوذ سیاسی-فرهنگی سیدحسن تقی‌زاده با نام کاوه، که در آن مقطع مبلغان آلمانی از آن حمایت می‌کردند و از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ در برلین منتشر می‌شد، گه‌گاه مطالب نژادپرستانه‌ای را با زبانی نرم و با اشاره به "نژاد پاک ایرانی" چاپ می‌کرد.^{۴۸} در این نشریه نیز همچون آثار کرمانی فقط گروهی خاص، یعنی اجداد مشترک ایرانیان و هندیان، آریان خطاب می‌شدند.^{۴۹} کاوه نوشت جشن نوروز، همان‌طور که به ما گفته شده، "از آثار یک آیین آریایی است."^{۵۰} همچنین، با خواندن این مقاله می‌آموزیم که ایرانیان باستان گاهنامه‌ای داشته‌اند که از تاریخ ایران قدیمی‌تر بوده و به همین سبب متعلق به "نژاد آریایی" بوده است. این اشارات آریایی‌گرایانه اولیه از اساس بیشتر ابعاد لغت‌شناختی داشتند تا سیاسی. کسی نمی‌تواند ادعا کند که نشریه کاوه مشخصاً مبلغ دیدگاهی نژادپرستانه بوده است. در حقیقت، چنان که اشاره مذکور در ابتدای این نوشتار نشان می‌دهد، تقی‌زاده هیچ نوع کلمه‌ای برای خطاب به پیشگامان آریایی‌گرایی کشورش نداشت. به همین ترتیب، اشارات ملایم به آریاییان باستان در تقریباً همه کتاب‌هایی که در آن زمان درباره تاریخ ایران نوشته شده‌اند، مشاهده می‌شود. یکی از این اشارات در خور توجه است، زیرا در کتاب درسی نوشته‌شده برای دانش‌آموزان دبیرستان‌ها در زمان وزارت یکی از وزرای فرهنگ که مکرر این مسئولیت را در اختیار داشت، یعنی عیسی صدیق (۱۲۷۳-۱۳۵۷ ش/ ۱۸۹۴-۱۹۷۸ م)، آمده است. در این کتاب، مؤلف پیشینه پیدایش ایران را به زمان دو موج مهاجرتی آریان‌ها (Aryans) از شمال به فلات ایران می‌رساند.^{۵۱}

آثار یکی دیگر از مورخان ایرانی با نام صادق رضازاده شفق (۱۲۷۴-۱۳۵۰ ش/ ۱۸۹۷-۱۹۷۱ م) نشان‌دهنده آگاهی بیشتر در خصوص مباحثات محققان معاصر اروپایی درباره مسئله نژاد آریان است. برای مثال، او نظریه رایج در دهه ۱۹۳۰ دال بر شناسایی سواحل دانوب به منزله خاستگاه "نژاد هندواروپایی" را در ایران مطرح کرد.^{۵۲} بر اساس مطالعات

بنگرید به به سیدحسن تقی‌زاده، "خیالات گوناگون"، کاوه، شماره ۳ (اکتبر ۱۹۲۱)، پاورقی شماره ۱.
^{۴۹} سیدحسن تقی‌زاده، "نوروز جمشید"، کاوه، شماره ۱۸ (آوریل ۱۹۱۶)، ۲.
^{۵۱} عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران (تهران: شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۳۶)، ۳۱.
^{۵۲} صادق رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران برای دبیرستان‌ها (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲)، ۵-۶.

^{۴۸} Oskar Mann, "Kavehva Derafsh-e Kaviyāni" [Kaveh and his Standard], *Kaveh*, 24 (January 1916), 3.
^{۴۹} به علاوه، تقی‌زاده "آریان‌ها" را مردمی معرفی می‌کند که در ادوار پیش از تاریخ در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند و پدران هندیان و ایرانیان محسوب می‌شوند و آشکارا از به کار بردن این واژه برای اشاره به همه اقوام هندواروپایی "آن گونه که گاهی اوقات در نشریات و کتاب‌های ایرانی دیده می‌شود،" خودداری می‌ورزد.

من تا این زمان، می‌توان گفت او اولین محقق ایرانی بود که به جای استفاده از اصطلاح اروپایی آریان، مانند کرمانی، آن را به کلمه آریا برگرداند و از صفت آریایی استفاده کرد. بدین ترتیب، اصطلاح باستانی آریا که آنکتیل دوپرون مطرح کرده بود، بعد از چرخشی کامل و با معنایی متفاوت و نو دوباره به خانه اصلی خود بازگشت. تأثیرگذاری بیشتر در این حوزه با کتاب‌های حسن پیرنیا مشیرالدوله (۱۲۵۱-۱۳۱۴ ش/۱۸۷۱-۱۹۳۵ م) صورت گرفت؛ مورخ وطن‌پرستی که در عین حال سیاستمداری عالی‌رتبه بود و ۶ دوره عضویت در مجلس، ۲۴ دوره وزارت و ۴ دوره صدراعظمی در کارنامه خود داشت. کتاب‌های تاریخ چندجلدی او در زمره نخستین تحقیقات جدید در دوران معاصر ایران‌اند که مطابق با معیارها و روش‌های جدید پژوهشی اروپاییان نوشته شدند. با این حال، آثارش عمدتاً اقتباسی از تألیفات علمای شرق‌شناس بودند و او هم، مانند بسیاری از مورخان هم‌نسل خود، نتوانست مطلب درخوری بدان‌ها اضافه کند. اما این ضعف هیچ‌گاه مانع از تأثیرگذاری وسیع آثار او بر فهم ایرانیان از تاریخ کشورشان نشد. در واقع، او عضو شوراهایی بود که مسئولیت تدوین نخستین کتاب‌های درسی در دوره پهلوی را بر عهده داشتند.^{۵۳} از این رو، با توجه به اهمیت بی‌چون و چرای تألیفات تاریخی پیرنیا در آن زمان، تأثیر این آثار را بر نوع هویتی که از طریق کتاب‌های درسی مذکور به ذهن کودکان ایرانی تزریق می‌شد نباید دست کم گرفت.

در همین زمینه، تاریخ قدیم ایران پیرنیا به منزله «اولین کتاب درسی تاریخ که تحت نظارت وزارت فرهنگ منتشر شده است»، اهمیت خاصی دارد.^{۵۴} این کتاب فصلی با عنوان «نژادها-نژاد سفیدپوست-مردم هندواروپایی» دارد که محتوای آن آشکارا بر مبنای «علم نژادشناسی» یا «علم تشخیص نژادها و اشکال و احوال مردمانی است که از نژادی می‌باشند» نوشته شده است.^{۵۵} این فصل کاملاً مبتنی بر تقسیم‌بندی‌ها نژادی نوع انسان از سوی اروپاییان به آریان‌ها/هندواروپاییان، سامی‌ها و غیره است و از دایره واژگان رایج در سنن مشترک ادیان ابراهیمی و به صورتی خاص از اشارات مربوط به اخلاف نوح و پسرانش، یافت و حام و سام، به مثابه مبنایی برای طبقه‌بندی نوع بشر بهره گرفته است. پیرنیا همچنین فرض را بر این گذاشته بود که اسلاف آریان‌ها/هندواروپاییان امروزی زمانی در زادگاه اولیه باستانی مشترکی زندگی می‌کردند و سپس عقیده دیگری را بیان کرد که در اوایل سده بیستم رواج داشت و بر اساس آن، شبه‌جزیره اسکاندیناوی همان

^{۵۴}Marashi, *Nationalizing Iran*, 101.

^{۵۵}حسن پیرنیا، تاریخ ایران قدیم: از آغاز تا انقراض ساسانیان (تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۰۶)، ۸.

^{۵۳}Afshin Marashi, *Nationalizing Iran: Culture, Power, and the State, 1870-1940* (Seattle: University of Washington Press, 2008), 99.

زادگاه اولیه محسوب می‌شد و به همین سبب اصطلاح “نژاد شمالی” پدید آمد.^{۵۶} از این رو، به این نتیجه رسید که ایرانیان از شبه‌جزیره اسکاندیناوی به ایران مهاجرت کرده‌اند.

به باور پیرنیا، “از اینجا معلوم است که اسم ایران از اسم این مردمان است، زیرا آنها خود را آیریا می‌نامیدند که به معنی نجیب یا باوفاست. اسم ایران هم در سابق آیران بوده که بعدها آیران و ایران شده.” او در ادامه ادعا کرد که “ایران و آج” به معنای “مملکت آریان‌ها” است.^{۵۷} چنان که خواهیم دید، همه این ادعاها بر اساس برداشتی غلط و تحریف‌شده از معنا و مفهوم اصطلاحات آریا و آریان مطرح شده‌اند. در مجموع، پیرنیا شاگرد خوبی برای مبلغان اروپایی نژادپرستی بود و با اینکه در کل زبان و رویکرد بی‌طرفانه‌ای داشت، گه‌گاه از جایگاه دقیق علمی خود فاصله گرفته و تسلیم تعصبات نژادپرستانه می‌شد. برای نمونه، او از “زشتی” و “پستی نژادی و اخلاقی” ساکنان اولیه و اصلی ایران پیش از مهاجرت آریان‌ها سخن می‌گوید و اشاره‌اش به عیلامی‌هاست. باید اشاره کرد که در آن مقطع تقریباً هیچ‌چیز از تاریخ و تمدن عیلامی شناخته نبود. بر همین منوال، مدعی بود که هرچند آریان‌های ایرانی اولیه از نظر سطح مدنیت از همسایگان سامی بابلی و آشوری‌شان عقب‌تر بودند، لیکن از نظر “اخلاقی” بر آنها برتری داشتند.^{۵۸} چنین نظریاتی محصول آریانیسم اروپایی بود.

بنابراین، تعجبی ندارد که کتاب‌های درسی اوایل دوره پهلوی، به مثابه فرآورده‌های روح زمانه‌شان، رونوشتی از چنین دیدگاه‌هایی بودند. در یکی از نخستین متون درسی آن دوران آمده است: “مردمان ایران از نژاد آریا می‌باشند و زبان کنونی آنها فارسی است.”^{۵۹} یک کتاب درسی جغرافیا خاستگاه ایرانیان را به “گروهی از نژاد آریا” رسانده و ادامه داده است که “به این سبب میهن آنها را ایران نامیدند.”^{۶۰} این کتاب‌های درسی عامدانه همه “مردمان” دیگر و به‌خصوص اعراب و مغول‌ها را در زمره مهاجمان غیرآریان تصویر می‌کردند. این پیام عمیقاً در اذهان نسل اول ایرانیانی که در دوران حکومت پهلوی تحصیل می‌کردند حک شد و مشخصاً آنها را آماده پذیرش تبلیغات آریایی‌گرایی کرد که به زودی از برلین فرا می‌رسیدند.

با شروع جنگ جهانی اول، اشاره به پیوند برادری به اصطلاح آریانی میان ایرانیان و آلمانی‌ها که از دهه ۱۹۳۰ به بعد مطرح شده بود، برجسته‌تر شد. وحید دستگردی

۵۶. ۲۷۶، (۱۳۱۰).

۵۷. وزارت فرهنگ، جغرافیای پنج قطعه برای تدریس در سال ششم (چاپ ۶؛ تهران: شرکت چاپخانه فرهنگ، ۱۳۱۶)، ۸۷.

۵۸. پیرنیا، تاریخ ایران قدیم، ۸-۱۰.

۵۹. پیرنیا، تاریخ ایران قدیم، ۱۲.

۶۰. پیرنیا، تاریخ ایران قدیم، ۱۴ و ۱۶.

۶۱. وزارت فرهنگ، کتاب چهارم ابتدایی (تهران: علمی،

(۱۲۵۸-۱۳۲۱ش/۱۸۷۹-۱۹۴۲م)، از شعرا و فعالان سیاسی و نویسنده و مؤسس روزنامه ارمغان، در جریان جنگ جهانی اول با شور و حرارت از آلمان حمایت می‌کرد. او احساسات خود را در شعری کاملاً سیاسی به نشانه‌ی ادای احترام به آلمان بیان کرد و در آن با طرح این انگیزه‌ی اساسی که «ایران با ژرمن متحد است اندر نژاد»^{۶۱} از ایرانیان خواست تا علیه «روبه زشت» (بریتانیا) و «خرس دغل» (روسیه) به میدان جنگ ملحق شوند. به دلیل فقدان اسناد و مدارک مشخص، دشوار است دریابیم موضع‌گیری دست‌گردی بیشتر حاصل تبلیغات آلمان بود یا نتیجه‌ی نفرت گسترده از روسیه و بریتانیا.

با اینکه این قبیل اظهارات و نظرات از حدود سال ۱۹۱۵ تا پایان جنگ جهانی دوم مستندند، ولی کلاً تشخیص اینکه عقاید مذکور صرفاً تبلیغات سیاسی بودند یا محصول تأثیرات فکری و روشنفکرانه‌ی محض به سهولت میسر نیست. در اوایل دوره‌ی پهلوی، آلمان با فراز و نشیب‌هایی چند، به سبب ملاحظه‌ی بریتانیا و روسیه، وسیعاً در ایران حضور داشت. این کشور نقش برجسته‌ای در صنعتی کردن ایران ایفا می‌کرد، تعداد فراوانی از متخصصان آلمانی مقیم ایران بودند و برخی از آنها دائماً به باشگاه اجتماعی خانه‌ی آلمان (das Deutsches Haus) در تهران رفت‌وآمد داشتند.^{۶۲} متعاقب پایان جنگ جهانی اول، شاهد ظهور انجمن‌های دوستی ایران و آلمان و برنامه‌های مبادله‌ی دانشجویان میان دو کشور هستیم. این مناسبات در تحکیم دیدگاه‌های نژادپرستانه و آریایی‌گرایانه در ایران نقش بسزایی ایفا کردند و در همان زمان، ضدیت نژادهای آریان (Aryan) و سامی چوناں اصلی اولیه و بدیهی در دانشگاه‌های آلمان و دیگر دانشگاه‌های اروپایی با استواری به کرسی نشست.^{۶۳} با این همه، آغاز تبلیغات برنامه‌ریزی‌شده و متمرکز بر این موضوعات در آلمان تا دهه‌ی ۱۹۳۰ به طول انجامید.

رویارویی استراتژیک میان آلمان از یک سو و بریتانیا و روسیه از سوی دیگر تنها موجب بروز موج تبلیغاتی شدیدی میان این سه کشور برای تسخیر قلب و روح ایرانیان شد.^{۶۴} با توجه به پیشینه‌ی بی‌اعتمادی ایرانی‌ها به «انگلیس پُرتدلیس» و «روس منحوس»، مردم ایران طبیعتاً به سوی آلمان و پیام جذاب و فریبنده‌ی این کشور در خصوص نژاد آریان گرایش پیدا کردند. بنابراین، می‌توان گفت که محیط ایران هم پذیرنده‌ی اسطوره‌ی آریان

^{۶۱}Poliakov, *Mythe Aryen*, 241.

^{۶۲}برای نمونه بنگرید به Hossein Shahidi, "The BBC Persian Service, 1940-1953, and the Nationalization of Iranian Oil," *Journal of Iranian Research and Analysis*, 17:1 (2001).

^{۶۳}به نقل از همایون کاتوزیان، «مقدمه»، در احمد کسروی، قیام شیخ محمد خیابانی، به کوشش همایون کاتوزیان (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶)، ۳۹-۴۰.

^{۶۴}George Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948: a Study in Big-Power Rivalry* (New York: Cornell University Press, 1949), 162.

و هم از همهٔ جهات پذیرای تبلیغات آلمان بود. در حقیقت، آلمان‌ها گذشته از ایران و صرف نظر از مسئلهٔ نژاد، بنا به همان علل در میان اعراب نیز محبوب بودند. بعد از پیروزی حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان در انتخابات سال ۱۹۳۳ در برلین، این حزب با تأکید بر حسن نیت و مقاصد غیرامپریالیستی آلمان سعی کرد نفوذ فرهنگی و سیاسی گسترده‌ای در ایران به دست آورد.

در سال ۱۹۳۳، عبدالرحمان سیف آزاد، از فعالان بدنام نازی در ایران، نشریهٔ نامهٔ ایران باستان را تأسیس کرد که گفته می‌شد انتشار آن تحت نظارت مستقیم وزارت تبلیغات آلمان قرار داشت.^{۶۵} بر اساس یک منبع، سردبیر واقعی این نشریه یکی از اعضای حزب نازی با نام سرگرد فون ویبران (von Vibran) بود.^{۶۶} اگرچه چاپ آگهی‌های بازرگانی فراوان از طرف شرکت‌های آلمانی و خصوصاً شرکت‌های زیمنس و شوکرت می‌تواند نشانه‌ای از وجود منابع مالی آلمانی برای نشریهٔ نامهٔ ایران باستان محسوب شود، هیچ سندی دال بر نقش فعال حکومت آدولف هیتلر در حمایت مالی یا نظارت بر این نشریه در دست نیست. وانگهی، انتشار این مجله از ژانویهٔ ۱۹۳۳، یعنی یک ماه قبل از ادای سوگند هیتلر در مقام صدراعظم، شروع شد. این موضوع امکان راه‌اندازی رسمی نشریه به دست نازی‌ها را منتفی می‌سازد، اما در عین حال حمایت گستردهٔ ماشین تبلیغاتی برلین در مراحل بعد از این نشریه را نفی نمی‌کند. به هر صورت، نقش نامهٔ ایران باستان به منزلهٔ مجرای برای تبلیغات حکومت نازی، چه مستقل و چه تحت نظارت آلمان، را به سختی می‌شود انکار کرد. چنان که در یکی از مقالات این مجله آمده است:

آن دسته که تفکر و تنوع خیال و عمل او بیشتر است، موسوم‌اند به طبقهٔ آریا و آن نوعی که به سادگی و بساطت قناعت کرده و فکر او تا حدی متوقف مانده است، موسوم است به طبقهٔ سامی... [نژاد آریا] در هر جا و در هر زمان و با هر اسم که نامیده شود، همان عمل از او به ظهور می‌رسد. ایرانی، آلمانی، انگلیسی، فرانسوی اینها اسامی نوع آریانژاد است که تنوع فکر و عمل را از خود دور نکرده، با این صفت در دنیای علم شناخته شده‌اند. نهایت آنکه اسم و مکان و زمان آنها را از یکدیگر متباین ساخته است.^{۶۷}

^{۶۵}See Rezun, *The Soviet Union and Iran*, 319, esp. note 24

^{۶۷}«ما چرا برتریم؟» نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۱۴ (اکتبر ۱۹۳۳).

^{۶۵}Miron Rezun, *The Soviet Union and Iran: Soviet policy in Iran from the Beginnings of the Pahlavi Dynasty until the Soviet Invasion in 1941* (Alphen aan den Rijn and Genève: Sijthoff & Noordhoff, 1981), 319.

در قسمت دیگری از این مقاله، نویسنده دربارهٔ صلیب شکسته می‌گوید که استفاده از این نشان در میان قبایل آریان، یعنی اسلاف ایرانیان و ژرمن‌ها، مرسوم بوده است و سپس نتیجه می‌گیرد که موجب مسرت است که “نشان ایران”، ظاهراً همان صلیب شکسته، با قدمتی هزاران سال قبل از مسیح امروزه مایهٔ مباهات ژرمن‌ها—که با ما “هم‌نژاد و هم‌خانواده هستند”—شده است. مقاله تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند ایران “پدر تمام ملل متمدنهٔ آریاست.” این نشریه در گزارشی دربارهٔ مراسم یادبودی در برلین، که با ستایش آتش مقدس می‌باشد، در جشن‌های ملیون سوسیالیست تجدید شده و دیری نمی‌گذرد که تمام رسوم کهن آریائزادان که همان عادات و آداب ایران باستان است، در سرزمین آلمان نو بر پا خواهد شد.^{۶۸} در شمارهٔ دیگری از این نشریه، آلفرد روزنبرگ (Alfred Rosenberg, 1893-1946)، از نظریه‌پردازان برجستهٔ حزب نازی، که گویا از جایگزینی قوانین آریان‌ها و ایرانیان به جای قوانین یونان و روم از سوی آلمان ناسیونال سوسیالیست دفاع کرده بود، تمجید و ستایش شده است.^{۶۹}

مجلهٔ نامهٔ ایران باستان سرشار از چنین تأکیداتی دال بر پیوندهای نژادی مردم ایران و آلمان است و به ندرت فرصتی را برای ستایش دیدگاه‌های هیتلر دربارهٔ کشورش از دست داده است. دستاوردهای فنی و پیشرفت‌های صنعتی آلمان، برنامه‌ریزی برای ورزش عموم ملت و حتی خبرهای جزیی و بی‌اهمیت به شکل گسترده در این نشریه پوشش داده شده‌اند. آرمان این مجله، یعنی احیای شکوه و جلال ایران پیش از اسلام، در صفحهٔ نخست هر شماره با نقش ترکیبی از کلمات “ایران”، “خدا” و نمادهای زرتشتی‌گری به همراه علامت صلیب شکسته می‌آمد. این هدف از طریق هشدارهای مکرر در خصوص ضرورت استفاده از زبان فارسی سره و پرهیز از به کارگیری کلمات بیگانهٔ “غیرآریان” و نیز تکرار اندیشه‌های یهودستیزانه دنبال می‌شد. زبان مجله تا بالاترین حد ممکن ملی‌گرایانه و خودبزرگ‌بینانه بود و با پرطمطراق‌ترین واژگان و عبارات به ستایش و تمجید از شکوه و افتخارات ایران باستان می‌پرداخت. نامهٔ ایران باستان در میان نخبگان تحصیل‌کردهٔ سلطنت طلب محبوبیت بسیار داشت. درج آگهی‌های مکرر فروش شماره‌های پیشین مجله گواهی بر این محبوبیت‌اند.

^{۶۸} چگونه در آلمان جشن‌ها و آداب آریایی و ایرانی از نو زنده می‌شود؟ نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۳ (نوامبر ۱۹۳۳) “تحقیقات علمی و تاریخی به خامه یکی از سیاست‌

بزرگ دنیا راجع به ایران کهن”، نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۱۴ (آوریل ۱۹۳۴).

با این همه، تبلیغاتی فرهنگی که بدون کوچک‌ترین تردیدی از حمایت ماشین تبلیغاتی حکومت نازی آلمان برخوردار بود، با تأسیس انجمن آلمان-ایران (Deutsch-Persische Gesellschaft) در سال ۱۹۳۴ شدت گرفت. این انجمن "حمایت مالی از نشریات گوناگون، برگزاری تورهای سخنرانی و به طور کلی تسهیل مناسبات فرهنگی میان دو کشور را بر عهده داشت."^{۷۰} در سال ۱۹۳۶، خویشاوندی نژادی دو کشور بعد از این که کابینه رایش طی مصوبه خاصی ایرانیان را با عنوان "آریان‌های خالص" از محدودیت‌های قوانین نژادی نورنبرگ معاف اعلام کرد، رسمیت یافت. این حکم بعدها امکان نجات جان هزاران یهودی ایرانی و غیرایرانی را به دست دیپلمات‌های ایرانی مستقر در پایتخت‌های کشورهای اروپایی فراهم آورد.^{۷۱} نازی‌ها حتی موفق شدند از طریق گماردن یک مشاور و استخدام تعدادی از معلمان آلمانی در بخش مهم و حساس آموزش در دولت پهلوی جای پای مستحکمی در حکومت ایران به دست بیاورند.^{۷۲} به گفته جورج لینچوفسکی (George Lenczowski, 1915-2000)، که در آن زمان وابسته مطبوعاتی سفارت لهستان در تهران بود،

نازی‌ها برای تقویت دوستی بین دو ملت استفاده گسترده‌ای از افسانه آریان بردند. انتخاب علامت صلیب شکسته به شکل نماد حزب نازی به صورت اشاره‌ای به وحدت معنوی میان آریان‌های شمال و جنوب و ملت زرتشت تفسیر شد . . . حکومت آلمان مجموعه‌ای کتاب بالغ بر ۷۵۰۰ جلد را تحت عنوان "کتابخانه علمی آلمان" به ایران هدیه کرد. این کتاب‌های بادقت انتخاب‌شده با هدف متقاعد کردن خوانندگان ایرانی به مأموریت فرهنگی آلمان در شرق و پیوند خویشاوندی میان رایش ناسیونال سوسیالیست و فرهنگ آریانی ایران به ایران اهدا شدند.^{۷۳}

پخش برنامه‌های رادیو برلین به زبان فارسی مجرای دیگری بود که آلمان‌ها برای ترویج اندیشه‌های آریایی‌گرایانه در داخل ایران از آن بهره بردند. مسئولیت این برنامه‌ها را بهرام شاه‌رخ، فرزند خانواده زرتشتی سرشناس و فرزند کیخسرو شاه‌رخ که از مشاوران رضاشاه بود، بر عهده داشت. او تحصیلات خود را در آلمان گذراند و در آنجا به یکی از هواداران سرسخت نازی‌ها تبدیل شد و بر اساس قول یکی از منابع، مدتی شاگرد جوزف گوبلز (Joseph Goebbels, 1897-1945) بود که ادعایی قابل

Revolution: a Biography (London: I. B. Tauris, 2000), 76-77. ⁷⁰Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, 159.

برای نمونه بنگرید به

⁷²Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, 160. Abbas Milani, *The Persian Sphinx: Amir*

⁷³Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, 161. Abbas Hoveyda and the Riddle of the Iranian

اطمینان نیست.^{۷۴} اشاره به این نکته جالب است که بعد از جنگ، محمدرضا شاه او را به سمت مدیر اخبار و تبلیغات منصوب کرد و به همراه او تعداد دیگری از اعضای حزب سومکا را، که از سوی سلطنت طلب‌ها و با الهام از حزب نازی آلمان در ایران تأسیس شده بود، در مناصب کلیدی دیگر گمارد.

آریان دوران جدید و آریای باستان^{۷۵}

امروزه کسانی که به خوانش آریایی از تاریخ ایران باور دارند، از درک اینکه باورشان در یک ایدئولوژی حقیر و بی‌اعتبار اروپایی ریشه دارد ناتوان‌اند. در واقع، آنها این باورشان را به روایت نژادی مفروضی پیوند می‌زنند که طبق آن ساکنان فلات ایران از “زمان‌های بسیار کهن” خود را آریایی می‌خوانده‌اند. به نظر می‌رسد نام ایران و تکرار واژه آریا در تعدادی از منابع پیش از اسلام چنین باوری را تقویت کرده است. با توجه به اینکه اصطلاح آریا (ariya) در حقیقت عنوانی قومی بوده و کلمه آریان (aryan) نسخه جدید و اروپایی‌شده این اصطلاح باستانی است، درباره این موضوع بحث خواهیم کرد که دو واژه یادشده بار معنایی کاملاً متفاوتی دارند و استفاده از کلمه آریا در متون باستانی به هیچ‌وجه مؤید دعوای آریایی‌گرایی جدید نیست. درباره مطابقت یا عدم مطابقت میان اصطلاحات آریا (ariya) و آریان (aryan)، در ایران به ندرت—اگر نگوییم هرگز—تحقیق جدی صورت گرفته است و اجرای این امر نیز مستلزم تغییر مسیر مطالعات فعلی بر اساس مکتوبات باستانی است.

اصطلاح آریا و اشکال گوناگون آن چندین بار در متون باستانی به کار رفته است. نخست، در اوستا به آریانم وئجه (airiyanem vaejah) اشاره شده، یعنی جایی که حوادث اسطوره‌ای کتاب در آنجا رخ می‌دهند و معمولاً به صورت دشت یا خاستگاه آریاها ترجمه شده است.^{۷۶} مکان‌های دیگری با نام آریا نیز در اوستا وجود دارند که در عین حال، قهرمانان اسطوره‌ای متعددی را در ارتباط با حضور آنها در سرزمین آریاها توصیف می‌کنند که از آن جمله‌اند “چابک‌ترین کمانگیر تمام آریاها” (آرش) یا قهرمان آریاها (کیخسرو). ثانیاً، در سنگ‌نوشته‌های نقش رستم، اسلاف داریوش و خشایارشا به صورت

^{۷۶} برای نمونه بنگرید به H. W. Bailey, “Iranian Arya- and Dahi-,” *Transactions of the Philological Society*, 58:1 (1959), 94; Emile Benveniste, “L’Eran-vez et l’Origine Légendaire des Iraniens,” *Bulletin of the School of Oriental Studies*, 7:2 (1934), 265-274.

^{۷۴} Massoud Kazemzadeh, “The Day Democracy Died,” *Khaneh*, 3:34 (2003).

^{۷۵} برای سهولت بیشتر در این مقاله فقط یک نوع نگارش از واژه آریا به کار رفته است، هرچند در واقع امر اشکال سانسکریت، اوستایی و فارسی باستان این اصطلاح تا حدی با هم تفاوت دارند.

هخامنشیه؛ پارسا، پارسایا، پوصا؛ آریا، آریاچیس یا "یک هخامنشی، یک پارسی، فرزند یک پارسی، آریا، از تبار آریا" ذکر شده‌اند. ثالثاً، در نسخهٔ عیلامی کتیبهٔ بیستون، هورامزدا، خدای مزداییان و زرتشتیان، به عنوان "خدایان آریاها" معرفی شده، در حالی که در جای دیگر از آریا به عنوان یک زبان نام برده شده است.

تعبیر دیگری از کلمهٔ آریا، شبیه به همان معنای اوستا، در ریگ ودا به کار رفته است و نویسندگان کتاب‌های ودایی نیز خود را آریا خوانده‌اند.^{۷۷} پیوندهای فرهنگی میان نویسندگان دو کتاب اوستا و ریگ ودا احتمالاً به اندازهٔ شباهت‌های زبانی دو کتاب، به‌ویژه در خصوص بخش‌های کهن‌تر، قابل ملاحظه است.^{۷۸} مقایسهٔ چشم‌انداز کلی دو کتاب نباید در اینجا ما را از جست‌وجوی معنای آریا (ariya) باز بدارد، زیرا بحث‌های مربوط به معنای آریا در زبان سانسکریت و پیوند آن با نسخهٔ ایرانی‌اش همچنان در جریان است.^{۷۹} سرانجام و به گونه‌ای محدودتر، هردوت مادها را آریوی (arioi) خطاب می‌کند، در حالی که پیش از او هیلانیکیوس (Hellanicus, b. 491 BC)، آریا (ariya) را فقط نامی دیگر برای پارس می‌دانست.^{۸۰}

روشن است که آریا در منابع ایرانی به گروهی از مردم گفته می‌شده که از میراث فرهنگی و زبانی مشترکی برخوردار بودند و خود را در مقابل غیرآریاها آریا می‌خواندند. آریاها شامل پارس‌ها، مادها، آلان‌ها، سکاه‌ها و اقوام دیگری می‌شدند که به‌کل در هم تنیده بودند. از نظر ریشه‌شناسی، معمولاً معنای "اصیل" برای آریا پذیرفته شده است، معنایی که بر نجابت و سروری دلالت کرده و به شکل خاص به صورت عنوانی مناسب برای یک قوم به کار می‌رفته است.^{۸۱}

در چارچوب همین نگرش، باور عام این است که لفظ ایران نیز از کلمهٔ آریا مشتق شده است. تا زمان ساسانیان، ایران معنای "متعلق به آریاها" یا ایرانیان را یافت و در همان حال، ایران‌شهر یا به شکل معنادارتر پارتی آن آریان‌شهر عنوان رسمی امپراتوری ساسانی

Encyclopædia Iranica Foundation, 1987).

^{۷۹} آثار منتشرشدهٔ درخشانی به این جنبه از موضوع توجه کرده‌اند. از جمله بنگرید به

Gérard Fussman et al., *Aryas, Aryens et Iraniens en Asie centrale*.

به‌ویژه به مقالهٔ کلنس در این مجلد توجه کنید.

^{۸۰} برای جزئیات بیشتر بنگرید به

H. W. Bailey, "Arya," in *Encyclopædia Iranica*.

^{۸۱} Bailey, "Arya."

^{۷۷} کلنس معتقد است آریای سانسکریت ممکن نیست به صراحت از نام قومی گرفته شده باشد، در حالی که آریای اوستایی ممکن است. بنگرید به

Jean Kellens, "Les Airiia- ne Sont Plus des Aryas: Ce Sont Déjà des Iraniens," in *Aryas, Aryens et Iraniens en Asie Centrale*, ed. Gérard Fussman et al. (Paris: Collège de France, 2005), 240–242.

^{۷۸} Rüdiger Schmitt, "Aryans," in *Encyclopædia Iranica*, ed. Ehsan Yarshater (New York:

بود. گفته می‌شود که این عناوین از ساخته‌های ساسانیان به منزله نوعی تمهید سیاسی برای تقویت مشروعیت امپراتوری جدید از طریق اشاره به اسامی گذشته بودند. به هر حال، چه ساسانیان مبدع آن عناوین بوده باشند و چه نباشند، اصطلاح جدید "ایران" از ایران و ایران‌شهر آمده و یک بار دیگر معنای "خاستگاه [یا قلمرو] آریاها" را یافته است. به نظر می‌رسد همه این اجزا قرائت آریاگرایی از تاریخ ایران را تأیید و تصدیق می‌کنند که ایرانی‌ها "آریایی" بوده و از موهبت آگاهی نژادی کافی نسبت به تفاوت با "دیگران"، یعنی "غیرآریاییان"، برخوردار بودند.

چنین استنباطی فقط در صورتی که تقسیم انسان‌ها به انواع زیستی از اختراعات شبه‌علمی جدید نمی‌بود و اصطلاحات آریا (ariya) و آریان (aryan) نیز به همان معنای واقعی به کار می‌رفتند ممکن بود منطقی باشد. سردرگمی و به‌هم‌ریختگی میان اصطلاحات آریا (ariya) و آریان (aryan) از نمونه‌های خاص و حاد نابه‌هنگامی (anachronism) و حاصل کاربرد نابجای مفاهیم تاریخی از سوی کسانی است که منابع باستانی را ورای مفاهیم واقعی‌شان تحریف کردند و از آنها به منظور اعتبار بخشیدن به اسطوره آریایی در ایران و جاهای دیگر سوء استفاده کردند. آریا (ariya)، چنان که دیدیم، عنوان قومی و خاص گروه نسبتاً محدودی از مردمان عهد باستان بود که فرهنگ و زبان مشترکی داشتند و فقط در مناطق میان شمال هند تا فلات ایران می‌زیستند و این خطاب به‌ویژه هیچ بخشی از مردمان اروپایی یا غربی را در بر نمی‌گرفت. از سوی دیگر، اصطلاح جدید آریان (aryan) اگرچه حسب ظاهر از کلمه آریا مشتق شده، اساساً نوعی دسته‌بندی نژادی و محصول سده نوزدهم است و حاصل مفهوم‌سازی‌های عمیقی است که به واسطه پیشرفت‌های علوم جدید، خصوصاً زبان‌شناسی و داروین‌سیم، میسر شدند. این اصطلاح جدید به جای توجه صرف به پارسیان، مادها، سکاه و غیره هندی‌ها، ایرانی‌ها و اروپاییان را تحت لوای یک گروه نژادی وسیع یکپارچه کرده و بدان‌ها خصوصیات زیستی و روان‌شناسانه ویژه‌ای بخشیده است. اما این همه ماجرا نیست و چنین تعبیر نابجایی مانع از آشکار شدن و بیان این واقعیت شده است که از اصطلاح موجود آریا به سود تبیین تفکر جدید آریان بهره‌برداری شده است.

برخی از محققان پیش از این به بی‌جاسازی‌های ناشی از به کار گیری اصطلاح آریان (aryan)، پی برده بودند. در سال ۱۹۴۱ و زمانی که حزب نازی در آلمان قدرت را دست داشت و افرادی که غیرآریایی به حساب می‌آمدند رهسپار مرگ می‌شدند، دانشمندی آلمانی با نام هانس زیگرت اظهار کرد که استفاده از اصطلاح آریان (aryan) باید به

کلی کنار گذاشته شود، زیرا زبان آلمانی لغات لازم برای خطاب ایرانی، هندوایرانی، هندواروپایی و ژرمن تبار را در اختیار دارد و بنابراین نیازی به وارد کردن واژه‌ای "مبهم و فاقد هر نوع . . . وضوح علمی" چون آریان (aryan) بدین زبان نیست.^{۸۲} متناسب با دغدغه ما و دقیقاً در چارچوب منابع ایرانی، ژان کلنس (Jean Kellens) به تازگی این بحث را مطرح کرد که فقط در متون ایرانی است که آریا یک لفظ قومی به شمار می‌رود؛ برخلاف متون ودایی که به گفته او چنین نیست. بدین ترتیب، این اصطلاح نباید "بدان شکل بازتولید شده و یا وارد یکی از زبان‌های امروزی شود،" بلکه باید ترجمه شده و یگانه ترجمه معتبر آن عبارت ساده "ایرانی" است: "بیابید با اصطلاح 'آریان' (aryan) خداحافظی کنیم. هیچ دلیلی برای تأسف و پشیمانی وجود ندارد، زیرا که این اصطلاح تاریخ شرم‌آوری به همراه دارد."^{۸۳} آن‌گاه می‌توانیم با اطمینان خاطر بگوییم که داریوش شاه فقط تبار خود را آورده است: "من هخامنشی [سلسله حاکم] هستم؛ پارسی فرزند پارسی [پیشینه جغرافیایی و محلی‌اش]، ایرانی از تبار ایرانی [قومیت یا میراث فرهنگی‌اش]."

با در نظر گرفتن این واقعیت، ایران را می‌توان با اطمینان به معنای "سرزمین ایرانیان" خواند، نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر. اگر فرض کنیم ایران در واقع امر به معنای "سرزمین آریان‌ها" است، بدان معنا خواهد بود که ایران به معنای سرزمین ایرانیان، هندیان و همه اروپاییان نیز هست که موضوعی کاملاً نادرست و برگرفته از آریانیسم اروپایی است. این تعریف اخیر را ماکس مولر رواج داد، کسی که در ۱۸۶۱ مدعی شد اصطلاح آریا در زند اوستا هم به معنای مردم و هم به معنای سرزمین است و آیریانم وئجه (airiyanem vaejah) در واقع به معنای "تبار آریان (aryan)،" و به درستی نشان‌دهنده خاستگاه آریان‌ها (aryans) بوده است.^{۸۴} از آن زمان تا به امروز، ایران هم در سطح عموم مردم و هم در سطح نوشته‌های علمی به وفور و به اشتباه به معنای "سرزمین آریان‌ها (aryans)" به کار رفته است، موضوعی که موجب ابهام مطلق درباره این شده است که آریان‌ها (aryans) به‌واقع چه کسانی بودند.^{۸۵} بدین‌سان، ایران به

وئجه به معنای "ایرانی خالص" است.

Quoted in Siegert, "Zur Geschichte," ۸۶.

^{۸۵} مثال‌هایی از این دست بی‌شمارند، حتی در آثار علمی جدی و بسیار تأثیرگذاری چون

Edward Granville Browne, *A Literary History of Persia: From the Earliest Times until Firdausi* (London and Leipsic: The University Press, 1909), 4; Richard N. Frye, *Persia* (rev. ed.; London: Allen & Unwin, 1968), 13.

^{۸۲} Siegert, "Zur Geschichte," 99.

^{۸۳} Kellens, "Les Airiia- ne Sont Plus des Aryas," 242.

^{۸۴} Friedrich Max Müller, *Lectures on the Science of Language: Delivered at the Royal Institution of Great Britain in April, May and June 1861* (5th rev. ed.; London: Longmans, Green, 1866), 268.

پیش از او، چنین اشاره مستقیمی به تعریف ایران دیده نشده بود. آنکتیل دوپرون از جمله معتقد بود که آریانم

معنای "قلمرو یا سرزمین آریاییان یا ایرانیان" با گذر از آریانیسم جدید به سرزمین و سکونتگاه ساکنان نژادی خاص، یعنی آریان‌ها (aryans) و همان اقوامی که اروپا را نیز مسکون کرده بودند، بدل شد و با این تعریف، غیرآریاییان کنار گذاشته شدند. در اینجا کاربران معنای سرزمین آریان‌ها برای ایران را به سوء نیت یا همراهی مغرضانه متهم نمی‌کنم، اما با توجه به تاریخ‌پیدایی اصطلاحات آریا (ariya) و آریان (aryan)، تردیدهایی شکل می‌گیرند که بر اساس این تردیدها می‌توان گفت پیشگامان خوانش آریایی‌گرایانه از تاریخ ایران از به کارگیری و پیشبرد دعاوی پیش‌پاافتاده‌شان در خصوص خویشاوندی نژادی با اروپا بسیار مشعوف بودند.^{۸۶}

ابهام در کاربرد عبارت سرزمین آریان‌ها (aryans) از آنچه بدان اشاره شد، افزون‌تر است. از نظر مفهومی، عبارت سرزمین آریان‌ها (aryans) محصول دوره‌ای است که در آن باور و دفاع از همگونی جمعیت‌های ساکن درون مرزهای ملی، یا به بیان دیگر همسانی ملت و قلمرو، حاکمیت داشت. عبارت سرزمین آریان‌ها (aryans) در نوشته‌های ملی‌گرایانه و کتاب‌های درسی مدارس عصر پهلوی موجب بسط اندیشه‌های جدیدی چون "انسجام ملی" آریان‌های ایران و متمایز کردن نژادی آنها از همسایگانشان شد. در حالی که واقعیت به کلی متفاوت است، زیرا ایران بر اساس همه منابع مکتوب و شواهد مادی و از زمان قدیمی‌ترین سکونتگاه‌های مکشوفه باستانی تا زمانه حاضر هرگز میهن یک جمعیت همگون نبوده است. تاریخ بشر مشحون از سلسله‌ای از مهاجرت‌ها، اختلاط‌ها و درهم‌آمیزی‌های مردمان گوناگون از طریق جنگ‌ها و مناسبات و ارتباطات میان آنهاست. این موضوع مشخصاً درباره فلات ایران صدق می‌کند که از نظر جغرافیایی در مسیر مهاجرت‌های متعدد و راه‌های تجاری میان آسیای مرکزی، خاورمیانه و شبه‌قاره هند قرار گرفته است. "اقوام امپراتوری هخامنشی در قرن ششم پم، در نتیجه درهم‌آمیزی عناصر جمعیتی متفاوت، تا حد زیادی ترکیبی از مردمان گوناگونی بودند که امروزه آنها را تحت عنوان آریا (ariya) و غیرآریا (non-ariya) مشخص می‌کنیم"^{۸۷} تا اینکه محصول دوره اولیه خلوص نژادی باشند، آن هم به ترتیبی که دانشمندان شرق‌شناس و ایرانیان آریایی‌گرا هر دو به یک اندازه مایل‌اند باور کنیم. برای نمونه، تنوع جمعیتی ایران در عنوان شاهی شاپور به صورت شاهنشاه ایران و غیرایرانیان، یعنی پادشاه آریا (ariya) و غیرآریا (ariya)، به رسمیت شناخته شده است.^{۸۸}

^{۸۶}Gherardo Gnoli, *The Idea of Iran: an Essay on its Origin* (Roma: Istituto italiano per Medio ed Estremo Oriente, 1989), 14–15.

^{۸۸}See D. N. McKenzie, "Eran, Eranšahr," in *Encyclopædia Iranica*.

^{۸۶}برای نمونه‌ای مشابه، ولی از دیدگاهی متفاوت و جدلی‌تر، بنگرید به Mostafa Vaziri, *Iran as Imagined Nation: the Construction of National Identity* (New York: Paragon House, 1993), 75–81.

در حقیقت، شایسته است به یاد آوریم که از مجموع ۳۰ هزار لوح مکشوفه در حفاری‌های تخت جمشید، هیچ کدام به فارسی نوشته نشدند، بلکه بیشتر آنها را به عیلامی و اندکی به آرامی نوشته‌اند، یعنی به زبان مردمی که در گفتار آریایی‌گرایان سامی محسوب می‌شوند.^{۸۹} تأثیر و نفوذ مردمانی از این دست (اکدی، آشوری، مصری و غیره) در ویرانی‌های آثار معماری هخامنشیان و ساسانیان به چشم می‌خورد. افزون بر این، سالنامه‌های آشوری حتی به حضور اعراب در فلات ایران در سده هشتم پیش از میلاد اشاره می‌کنند، موضوعی که با افسانه خلوص نژادی، منحصر بودن فلات ایران به آریان‌ها (aryans) و منازعات همیشگی میان آریان‌ها و سامی‌ها در تضاد است. به این ترتیب، این نشانه‌ها از وجود معجونی پیچیده حکایت می‌کنند.^{۹۰} دیدگاهی که باور دارد تاریخ بر اساس مبارزات نژادی آگاهانه مردم شکل گرفته است، واقعیت تاریخی ساده، اما تعیین‌کننده‌ای را نادیده می‌گیرد که روابط میان ایرانیان و «همسایگان سامی» شان با امواج مهاجرتی و مناسبات طولانی و پیچیده، آمیزش‌ها و دادوستدهای فرهنگی، زبانی و معنوی مشخص می‌شود؛ چنان که حتی قسمت غربی امپراتوری ساسانی، یعنی عراق که جمعیتی غیرآریا داشت، «دل ایران‌شهر» خوانده می‌شد، عنوانی که برای آریایی‌گرایان چندان چنگی به دل نمی‌زند.

ورای واقعیاتی که بدان‌ها اشاره شد، بازسازی حتی تصویری تقریبی از دورنمای قومی، زبانی و فرهنگی—چه رسد به نژادی—ایران پیش از هخامنشیان، اگر نه غیرممکن، بسیار دشوار است. شواهد مادی اندکی در اختیار داریم و هنگامی هم که چنین شواهدی در دسترس باشند، معمولاً عرصه تعبیر و تفسیرهای چندگانه باز است و طیفی از متخصصان (زبان‌شناسان، باستان‌شناسان و مورخان) با زبان و روش‌هایی با آنها کار می‌کنند که هر یک برای دیگری به شکل متقابل غیرقابل فهم‌اند.^{۹۱} یگانه امر مسلمی که در اختیار ماست، تعلق زبان فارسی به خانواده زبان‌های هندواروپایی است، اما استفاده از این موضوع برای نتیجه‌گیری در خصوص قومیت‌ها، مهاجرت‌ها، علامت‌گذاری روی نقشه‌های بزرگ یا ادعای اینکه ایرانی‌ها به گونه‌ای باورنکردنی بیش از مثلاً عراقی‌ها یا ترکان به آلمانی‌ها شبیه‌اند مطلقاً مهمل و بی‌اساس است. نتایج تجزیه و تحلیل‌های تطبیقی واژگان، مطالعه دست‌ساخته‌های ناشناخته و تلاش برای استفاده از این اجزای اندک به منظور طرح روایتی کلان از مهاجرت و خویشاوندی موضوعی پرسش‌برانگیز است.

^{۸۹}بنگرید به هشدارهای بخردانه فوسمن در Fussman, "Entre Fantasmies, Science et Politique," part 785–88 and 813.

^{۹۰}برگرفته از گزارش رومان گریشمن، باستان‌شناس فرانسوی، در ۱۹۷۶ که در منبع زیر آمده است:

Vaziri, *Iran as Imagined Nation*, 79.

^{۹۰}Vaziri, *Iran as Imagined Nation*, 78.

با مطرح شدن اصطلاح آریان (aryan) و بعدتر آریایی در آثار کسانی چون کرمانی، رضازاده شفق و پیرنیا، معنای اصلی آریا (ariya) به معنای ایرانی به انحراف گرایید و از میان رخت بربست. منطقی است که آریایی در ایران جدید نه یادآور ایران یا ایرانی است و نه اشاره‌ای به یک خانواده زبانی و فرهنگی دارد، بلکه منحصرأً چنان نشان‌های از پیوند به اصطلاح نژادی ایرانیان با اروپاییان یا دست‌کم تقابل با اعراب/سامی‌ها به کار رفته است. همه منابع مذکور از تمامی جهات وامدار این دیدگاه اروپایی قرن نوزدهمی‌اند. از طریق پیوند دادن عنوان باستانی آریا (ariya) با آریان (aryan) جدید به‌گونه‌ای موجه و مشروع راهبردی نو برای مرزبندی هم‌زمان نژادی با اعراب و ترکان و وابستگی نژادی با اروپاییان برای پیوند با موفقیت‌ها و دستاوردهای آنان—چیزی که در این مقاله بی‌جاسازی خوانده شده است—از طریق استناد به منابع عهد باستان فراهم آمد.

هدف امروزی به کارگیری اصطلاح آریا (ariya) در مشروعیت‌بخشی به آریایی‌گرایی ایران هدفی صرفاً سیاسی است. درک اینکه چرا آریایی‌گرایی از چنین استقبال پرشوری در ایران برخوردار شد نیازمند نگاهی دقیق‌تر به نوع ناسیونالیسمی است که در نیمه دوم سده نوزدهم در میان نویسندگان و مفکرهای تجددگرا شکل گرفت و سپس به ایدئولوژی رسمی دوره پهلوی تبدیل شد.

ملی‌گرایی و پذیرش آریانیسم

در نیمه نخست سده نوزدهم، دولتمردان آسوده‌خاطر قاجاری با قدرت نظامی توانمند اروپاییان مواجه شدند. شکست خردکننده نیروهای ایران موجب یکه خوردن ایرانیان آگاه شد و آنها را واداشت تا علل کاهش قدرت و توان ایران را دریابند. این مواجهه کوبنده با روسیه و بریتانیا و اشتیاق این دو کشور به گستراندن نفوذ خود در ایران روندی دردناک را ایجاد کرد که طی آن، ایرانیان به پرسش درباره وضعیت خود پرداختند و به تدریج مسیر نهضت تجددخواهی را آماده کردند.^{۹۲} تجددخواهان به‌گونه‌ای اساسی تلاش کردند حرکت ایران به سوی تجدد را با هدف دستیابی به پیشرفت‌های اروپاییان از طریق اصلاح نهادهای دولتی تسریع کنند. اما متأسفانه ماهیت استبدادی حاکمیت قاجار به همراه مقاومت دربار و روحانیون مانع بروز تغییرات بنیادین در ایران، حداقل تا زمان انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶ و به‌طور حتم بعد از آن، شد. از دهه ۱۸۶۰ بدین سو،

^{۹۲} برای اطلاع بیشتر از این فرایند بنگرید به (Costa Mesa: Mazda Publishers, 2001), esp. chap. 1 and 2.

^{۹۲} برای اطلاع بیشتر از این فرایند بنگرید به Monica M. Ringer, *Education, Religion, and the Discourse of Cultural Reform in Qajar Iran*

گروهی از منورالفکرها به رهبری میرزافتحعلی آخوندزاده (۱۱۹۱-۱۲۵۷ش/۱۸۱۲-۱۸۷۸م) در واکنش به رخوت حاکم مواضع افراطی روزافزونی را در مباحث و گفتارهای تجددخواهانه اتخاذ کردند. آنها در نوشته‌های خود با روش‌های جدید به گذشته ایران و ترسیم آینده‌ای پرداختند که می‌بایست برای کشور رقم می‌خورد و بدین سان، بنیادهای ناسیونالیسم ایدئولوژیک ایرانی را پی‌ریزی کردند.

راه‌حل ملی‌گرایان ایرانی برای درمان نابسامانی‌های ایران، برخلاف هم‌تایان تجددطلب‌شان و در تقابل با تدوین یک برنامه اصلاحات زیربنایی، غالباً نامنسجم بود. اگرچه آنها نیز از مدرنیزاسیون نظام سیاسی، اجتماعی یا اقتصادی کشور—ولو به گونه‌ای مبهم و با اشکال اتوپیایی—حمایت می‌کردند، اما گفتمان ملی‌گرایانه آنان عمدتاً باستان‌گرایانه و استوار بر اظهار تأسف نسبت به وضعیت حال دولت ایران و غرق شدن در حسرت گذشته‌ای باشکوه و گمشده بود. آنها به دولت حاکم بر ایران به چشم انحرافی از آنچه برتری ذاتی ایرانیان می‌پنداشتند نگاه می‌کردند. این ارزیابی بلندپروازانه درباره سرشت ایرانیان بر پایه مجد و عظمت ایران پیش از اسلام قرار داشت که از سوی دانشمندان شرق‌شناس بیان شده و برای ایران آن عهد به کلی ناشناخته بود. حتی نگاهی گذرا به تألیفات اروپاییان درباره ایران در قرن نوزدهم آشکار می‌کند که شرق‌شناسان تا چه اندازه شیفته دوران پیش از اسلام بوده‌اند. می‌توان گفت که این شیفتگی محصول دو عامل بود: نخست اینکه این دوره از تاریخ ایران دقیقاً به پیش از اسلام مربوط می‌شد؛ تألیفات اروپاییان درباره شرق مملو از نفرت عمیق و ریشه‌دار از اسلام و هر چیزی بود که رنگ و بوی اسلامی داشت. بنابراین تعجبی ندارد که شرق‌شناسان برای ادوار قبل از اسلام ارزش و اعتبار بالاتری قائل شوند.^{۹۳} ثانیاً، بسیاری از خاورشناسان با اتکا به منابع یونانی و لاتین به موضوعات مورد بررسی‌شان از منظری کلاسیک می‌نگریستند. از این رو، آنها نیز همچون اسلاف کلاسیکشان از اسلام متنفر بودند و آن را پدیده‌ای می‌دیدند که بر دوران طلایی شرق باستان نقطه پایان گذاشته است. آنان به صورتی مشابه از مسیحیت هم در مقام پایان‌دهنده دوران طلایی غرب باستان بیزار بودند. در مجموع و چه بسا به صورتی ناخودآگاه، شرق‌شناسان تاریخ شرق را از منظر قرائت خودشان از تاریخ اروپا بازخوانی می‌کردند.

Muslim Discovery of Europe (New York: W.W. Norton, 1982).

برای اطلاع از دیدگاهی متعادل‌تر بنگرید به
Albert Hourani, *Islam in European thought* (Cambridge: Cambridge University Press, 1991).

^{۹۳}در متون سنتی عربی، ترکی یا فارسی به میزانی یکسان انزجار از هر چیز مسیحی دیده می‌شود. برای دو دیدگاه متضاد در این خصوص بنگرید به
Edward W. Said, *Orientalism* (London: Penguin, 1995), esp. chap. 1 heading 2; Bernard Lewis, *The*

از آنجا که علم و دانش اروپاییان نزد ایرانیان از جایگاه والا و مقدسی برخوردار بود—هنوز هم هست—نظرات مستشرقان اروپایی دربارهٔ ایران پیش از اسلام برای نسل اول ملی‌گرایان ایران اهمیت بسیار داشت. چنان که پیش از این هم اشاره شد، هنگامی که مورخان ایرانی نظیر پیرنیا و فروغی به نگارش تاریخ ایران بر اساس روش‌های جدید روی آوردند، آثار آنها غالباً به‌طور کامل بر نتایج مطالعات شرق‌شناسان تکیه داشت. از نظر روش پژوهش، استناد به کارهای اروپاییان تقریباً در حکم ارجاع به منابع دست اول محسوب می‌شد.^{۹۴} کلیت پیکرهٔ نوشته‌های تجددطلبان و ملی‌گرایان مدیحه‌سرایی بلندبالایی از اروپا، علم اروپا، دانشمندان اروپا و کشفیات اروپا و آرزوی تبدیل یکشبهٔ ایران به اروپا است. رگه‌هایی از نوعی عقدهٔ حقارت وجود داشت که در ادامه بدان اشاره خواهد شد. بدین سان، آن دسته از محققان اروپایی نظیر سر جان مالکوم، جورج راولینسون و دیگران که تصویر ستایش‌آمیزی از تمدن گذشته ایران ارائه کرده بودند، به حتم—البته شاید ناآگاهانه—موجب تشویق منورالفکرهای مذکور به تأکید بر دستاوردهای این تمدن شدند. آنها کوشیدند برای کاستن از آلام کشور این تمدن ستایش‌آمیز را مظهر اصلی ایرانیت معرفی کنند. این شیدایی نسبت به دوران پیش از اسلام—که در سراسر دوران پهلوی تا به امروز با شور و حرارت به حیات خود ادامه داده است—از ستون‌های بنیادین ناسیونالیسم ایدئولوژیک ایرانی به شمار می‌رود. ایران پیش از اسلام همچنین به‌گونه‌ای مناسب همهٔ آن چیزهایی را داشت که ایران دوران قاجار فاقد آن بود (قدرت و ترقی) و در همان حال دوری طولانی‌اش از آن را به نقطهٔ شروع مناسبی برای عرضهٔ روایتی تبارشناسانه از جامعهٔ ایران درآورد. زیرا به واقع همهٔ ملت‌ها علاقه دارند پیشینهٔ آبا و اجدادی‌شان را تا گذشته‌های دور و دراز تاریخ امتداد دهند.^{۹۵}

برای نمونه، تصویر آرمان‌شهری و تخیلی آخوندزاده از ایران باستان بیشتر به باغ عدن مشابهت دارد تا یک جامعهٔ واقعی بشری. او قلمرویی آرمانی را توصیف می‌کند که در آن، مردم تحت “حکومت پادشاهانی نیک‌خواه” و ظاهراً مبرا از هر فساد و زندگی می‌کنند. ایرانیان باستان در پرتو برکات یزدانی با فقر بیگانه بودند. پادشاهانشان برای آنها مراقبت‌های

^{۹۵} [افزودهٔ مترجم] برای بحث بیشتر دربارهٔ تأثیر ملی‌گرایی بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران بنگرید به علی‌محمد طرفداری، “در جست‌وجوی خدمت و خیانت در تاریخ: بررسی تأثیر ناسیونالیسم بر تاریخ‌نگاری ایران از دورهٔ قاجاریه تا پایان حکومت پهلوی اول”، دو فصلنامهٔ تحقیقات تاریخ اجتماعی، شمارهٔ ۱ (بهار و تابستان ۱۳۸۹)، ۸۱–۱۱۸.

^{۹۴} برای نقدی از تاریخ‌نگاری محلی بنگرید به Vaziri, *Iran as Imagined Nation*, 151–167; Fereydoun Adamiyat and Thomas M. Ricks, “Problems in Iranian Historiography,” *Iranian Studies*, 4:4 (1971), 132–156; Hamid Enayat, “The Politics of Iranology,” *Iranian Studies*, 6:1 (1973), 2–20.

بهداشتی رایگان، نهادهای کارآمد و حکومت قانون فراهم کرده بودند و مجازات مرگ تقریباً وجود خارجی نداشت.^{۹۶} میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۳۲-۱۲۷۵ ش/۱۸۵۳-۱۸۹۶ م)، مرید وفادار آخوندزاده در زمان ورود به عرصه تألیفات ملی‌گرایانه، از این هم فراتر رفت و مدعی شد که ایران باستان حتی از اروپای قرن نوزدهم هم متمدن‌تر بوده است.^{۹۷} شیدایی باستان‌گرایانه ناسیونالیسم ایرانی به طرز روزافزونی به نسل‌های بعدی تسری یافت و به‌ویژه در اشعار ابوالقاسم عارف قزوینی، میرزاده عشقی، میرزا محمد فرخی یزدی و داستان‌های صادق هدایت، بزرگ علوی و در نمایش‌های نمادین حکومت پهلوی رسوخ کرد که این نوع خاص از ملی‌گرایی را به مقام ایدئولوژی رسمی دولت ارتقا داد. حتی امروزه نیز ادعایی‌هایی مبنی بر اینکه در ایران باستان هیچ حاکم مستبدی وجود نداشت و ظلم و ستم پادشاهان که با مهاجمان عرب، مغول و ترک به امری معمول و متداول بدل شد امری “استثنا” بود، گه‌گاه در کنفرانس‌های “علمی” داخل کشور مطرح می‌شوند.^{۹۸}

این دعاوی آدمی را به این روایت و نتیجه طبیعی می‌رساند که بر اساس آن، ایران ذاتاً سرزمینی متمدن و پیشرفته بوده و در زمانه حاضر گرفتار عقب‌افتادگی و انحطاط شده است. چنین روایتی نیازمند یک بیگانه و “دیگری” است تا به واسطه سقوط از بهشت به جای سپر بلا ملامت شود، زیرا در غیر این صورت انحطاط کنونی طرح پرسش‌های طولانی و دردناک از خودمان را ضروری می‌کند، پرسش‌هایی که طبیعت بشر از آنها رویگردان است. در آن صورت، این اعراب و آیین‌شان است که باید بار این ملامت‌ها را بر دوش کشند. نوشته‌های ملی‌گرایانه اولیه سرشار از ناسزاهای نژادپرستانه خشن ضد اعراب هستند. کرمانی آنها را با “لخت، کون‌برهنه، وحشی، گرسنه، بیسروپا”^{۹۹} توصیف می‌کند و در ادامه می‌نویسد: “راهنان پابره‌نه عریان و موش‌خواران بی‌خانمان . . . بدترین آدمیان، شریرترین جانوران . . . جماعتی دزد شترچران، جمعی سیاه و زرد و لاغرتنان بی‌ادب و بی‌ناموس مانند حیوان، بلکه بسی پست‌تر از آن . . . تف بر آن”^{۱۰۰} سه مکتوب او یک سخنرانی شدیدالحن مهمل و طولانی علیه اعراب است که طی آن اعراب را به واسطه همه شکست‌ها و ناکامی‌های ایرانیان شماتت می‌کند.^{۱۰۱} کتاب‌های صادق

و هویت ایران،” در ایران: هویت، ملیت، قومیت، به کوشش حمید احمدی (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳)، ۲۵۵.
^{۹۹} کرمانی، سه مکتوب، ص ۱۲۸.
^{۱۰۰} کرمانی، سه مکتوب، ۱۳۹.
^{۱۰۱} “هر زمان که با خصلتی زشت در میان ایرانیان مواجه می‌شوم، درمی‌یابم که بذر آن توسط اعراب کاشته شده است.” بنگرید به کرمانی، سه مکتوب، ۲۶۵.

^{۹۶} فتحعلی آخوندزاده، مکتوبات: نامه‌های کمال‌الدوله به شاهزاده جلال‌الدوله، به کوشش بهرام چوبینه (فرانکفورت: انتشارات نیما، ۲۰۰۶)، ۲۹۱-۲۹۲.
^{۹۷} برای نمونه، او مدعی بود که مزدک، چهره انقلابی عهد ساسانیان، “دو هزار سال قبل” جمهوری‌خواهی و مساوات‌طلبی را بنیاد نهاد. بنگرید به کرمانی، سه مکتوب، ۲۶۷.
^{۹۸} برای مثال بنگرید به مرتضی ثاقب‌فر، “ایران باستان

هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ش/۱۹۰۳-۱۹۵۱م) نیز، که بی‌تردید بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین داستان‌نویس ایرانی است، مملو از اشاراتی همچون “پابرنه‌ها و سوسمارخواران وحشی” دربارهٔ اعراب است.

در این دوره، سلسله تلاش‌هایی برای ریشه‌کن کردن هر چیزی آغاز شد که در نظر این منورالفکرها منشأ عربی داشت و بنابراین “بیگانه” محسوب می‌شد. برای نمونه، جلال‌الدین میرزا قاجار (۱۲۳۴-۱۲۸۹ق/۱۸۲۶-۱۸۷۰م)، از منورالفکران ماقبل ملی‌گرایی، جریان سرهنویسی فارسی را با عنوان پارسی‌نگری به راه انداخت که مبتنی بر پرهیز از به کارگیری همهٔ لغات عربی موجود در زبان فارسی بود، شیوه‌ای که تا به امروز نیز از مشخصات ملی‌گرایی ادبی به شمار می‌رود.^{۱۰۲} آخوندزاده برای تلاش جلال‌الدین میرزا احترام و ستایش بسیار قائل بود و خود با اقدام به دعوت برای “نجات ملت‌مان از شر الفبای عربی” به حمایت از آن برخاست.^{۱۰۳} تعجیبی ندارد که این احساسات ضد عربی بر پایهٔ دانش و آگاهی دقیق و واقعی نسبت به اعراب قرار نداشت، هرچند مثلاً آخوندزاده می‌توانست به عربی بخواند. نفرت این منورالفکران صرفاً رویکردی ذهنی برای توجیه علت عقب‌ماندگی ایران، بدون پرداختن به تجزیه و تحلیل عمیق علل واقعی ضعف‌ها و نارسایی‌های حکومت و جامعهٔ ایران، بود. با اینکه نهادهای وقت، همچون سلسلهٔ قاجار یا روحانیون، نیز هدف حملات این منورالفکران قرار می‌گرفتند، لیکن علت اصلی ضعف‌ها با اشاره به یک عامل بیگانه، معمولاً اسلام، توضیح داده می‌شد؛ عاملی که گمان می‌رفت موجب تباهی حکومت و جامعهٔ ایران شده است. به همین ترتیب، پیشگامان ملی‌گرایی ایران از به خدمت گرفتن شور و هیجان مردم‌شناسی نژادی، تا آنجا که می‌توانست برای تحقیر اعراب به کار آید، بسیار خوشحال و خوشنود بودند.^{۱۰۴}

این نگاه کلی و گذرا بر چگونگی ظهور احساسات ضد عربی در میان نسل اول روشنفکران ملی‌گرای ایران حق مطلب دربارهٔ پیچیدگی‌های این دوران و بحث‌های حاد پیرامون آنها را ادا نمی‌کند، بلکه فقط سرنخی به دست می‌دهد که چرا ناسیونالیست‌های ایرانی تا این اندازه پذیرای آریایی‌گرایی شدند. ملی‌گرایان ایرانی به شکل گسترده مسئولیت انحطاط

^{۱۰۲}See Akhundzadeh to Jalal ed-Din Mirza, 15 June 1870, in Hamid Mohammadzadeh and Hamid Arasli, eds., *Mirza Fathali Akhundof: Alefbā-ye Jadid va Maktubāt* [Mirza Fathali Akhundov: The New Alphabet and the Maktubāt] (Baku, 1963), 172.

^{۱۰۴}کرمانی، سه مکتوب، ۱۸۰-۱۸۱.

^{۱۰۲}[افزودهٔ مترجم] برای بحث بیشتر دربارهٔ جریان سرهنویسی فارسی و ملی‌گرایی ادبی بنگرید به علی‌محمد طرفداری، “ملی‌گرایی، سرهنویسی و شکل‌گیری فرهنگستان زبان فارسی در دوره پهلوی اول”، فصلنامهٔ گنجینهٔ اسناد، سال ۲۰، شمارهٔ ۷۷ (بهار ۱۳۸۹)، ۵۸-۷۳.

ایران را متوجه اعراب و اسلام دانسته و این دو را ملامت می‌کردند، اما آریانیسم نژاد سامی را نژادی "پست، آزمند و دارای ماهیتی متملق" قلمداد می‌کرد و آن را از "درک زیبایی‌های مابعدالطبیعی" عاجز می‌دانست.^{۱۰۵} منورالفکرهای ایران، از جلال‌الدین میرزا تا محمدعلی فروغی ذکاءالملک، زندگی خود را وقف "پاک‌سازی" زبان فارسی از لغات عربی کردند و آخوندزاده و ملک‌خان همتشان را برای کنار گذاشتن الفبای عربی به کار بردند، در حالی که آریانیسم آمیزش نژادها را محکوم می‌کرد و کسانی چون دو گوبینو- و بعدها نازی‌ها- اختلاط نژادی را عامل اصلی انحطاط تمدنی به حساب می‌آوردند.

نگاه ذات‌گرایانه حک‌شده در ذهنیت آریانیستی به نژادهای سامی-هرچند یهودیان را بیشتر از اعراب هدف قرار می‌داد- و تضاد میان دو نژاد آریان (aryan) و سامی که در جایگاه والای اصلی علمی قرار گرفته بود، تمام و کمال با نسخه ضد عربی ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی و گرایش آن به خلاصی ایرانیان از پذیرش مسئولیت در قبال افول کشورشان تناسب و هم‌خوانی یافت. به همین منوال، عقده حقارت ملی‌گرایی ایرانی نسبت به اروپا باعث شد زمینه شکل‌گیری گونه‌ای اندیشه روشنفکری فراهم شود که در آن، ایرانیان از نظر نژادی هم‌سنخ اروپاییان تعریف شوند، خصوصاً آنکه اندیشه مزبور خود محصول فکری اروپایی بود. در بازنگری این روند، مشاهده میزان سازگاری و تناسب ایدئولوژی در حال ظهور ناسیونالیسم ایرانی با آریانیسم موجب شگفتی است. زمانی که اندیشمندان ملی‌گرا برای خروج از تنگنای انحطاط تاریخی ایران فقط یک راه‌حل ساده را مطرح می‌کنند، تعجبی ندارد که آریانیسم نیز به عنصری مرکزی در تعریف ملی‌گرایانه از هویت ایرانی تبدیل شود. این باور بی‌آنکه اساساً باوری باشد، راحت و بی‌دردسر بود، زیرا در جایگاه نظریه‌ای علمی قرار داشت و به علاوه نه فقط علمی، بلکه ظهور و تکوین یافته در اروپا بود و چگونه امکان داشت اروپاییان در اشتباه باشند؟

خودشرقی‌گرایی و بی‌جاسازی

توجه به هم‌زیستی میان ایدئولوژی احیاشده ناسیونالیسم و آریانیسم برای تبیین چرایی پذیرش سریع گفتمان آریایی‌گرایی در ایران بسیار راهگشاست. هرچند، انعطاف‌پذیری فوق‌العاده این گفتمان در برابر یک میراث تاریخی ناخوشایند و منفی و وجود شواهد علمی مغایر نشان می‌دهد که گفتمان مذکور باید چیزی بیشتر از یک باور مطلوب، راحت و امیدبخش بوده باشد. به باور من، آریانیسم از طریق دو پدیده به‌هم‌پیوسته، که آنها را

¹⁰⁵René Verneau and Emile Burnouf, cited in Poliakov, *Mythe Aryen*, 311 and 308.

خودشرقی‌گرایی و بی‌جاسازی می‌نامم، نقشی اساسی در سیاست‌های هویتی ایران بازی می‌کند. البته مفهوم خودشرقی‌گرایی به معنای هم‌خوانی آن با کار دوران‌ساز ادوارد سعید (Edward W. Said, 1935-2003) درباره شرق‌شناسی نیست. قبول اینکه نوشته‌های اروپاییان درباره "شرق"، در واقع به معنای هر چیز غیراروپایی، در سده نوزدهم اگر نه به تمام و کمال نژادپرستانه، اما ذات‌گرایانه و مغرضانه بوده، برای متن حاضر کافی است؛ حقیقتی که حتی پیش از کتاب سعید نیز بدان اشاره شده و همچنان بدون معارض است.

خودشرقی‌گرایی تا اندازه‌ای از علاقه و دلبستگی منورالفکرهای ایران نسبت به اروپا ریشه می‌گیرد و چنان که دیدیم، کاملاً شیفته اروپا بودند. ناسیونالیسم ایرانی، در مقایسه با سرزمین‌هایی که رسماً مستعمره شده بودند، چندان کوششی برای رهایی ایرانیان از سیطره حکومت‌های استعماری به عمل نیاورد، بلکه تلاش می‌کرد کشور به سطح پیشرفت‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی کشورهای اروپایی برسد.^{۱۰۶} بنابراین، اشتیاق چندانی برای رهایی یا استقلال از سیطره اروپا به چشم نمی‌خورد، بلکه ملی‌گرایان ایرانی بیشتر تمایل داشتند از طریق تکرار مداوم و بی‌امان دستاوردهای پیش از اسلام ثابت کنند که ایرانیان مردمان بی‌اهمیتی نیستند یا با تقلید از سبک زندگی اروپایی نشان دهند که ایرانیان نیز می‌توانند مانند اروپاییان عمل کنند. عدم علاقه به جدایی از اروپا به همراه عقده حقارتی که ذکر آن رفت موجب درونی‌سازی پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های متعصبانه جریان شرق‌شناسی نسبت به اسلام و "شرق" شد.

نظریه‌پردازان ملی‌گرایی از ابراز بی‌زاری جریان شرق‌شناسی نسبت به اسلام با تمام وجود استقبال کردند و انتقادات تند آنها علیه اسلام و روحانیون مسلمان و نیز علیه "شرقی‌ها" و خصوصاً اعراب حتی از نوع اروپایی آن افراطی‌تر و متعصبانه‌تر بود.^{۱۰۷} برخی از آنها، همچون کرمانی، حتی پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های متعصبانه شرق‌شناسان علیه ایرانیان را تکرار می‌کردند.^{۱۰۸} خودشرقی‌گرایی در حقیقت به معنای حمایت بی‌قیدوشرط از قضاوت‌های متعصبانه و پیش‌داوری‌های شرق‌شناسان و خودداری از ورود به مباحثه با شرق‌شناسان به منظور تدارک پاسخی علیه دعاوی بنیادی آنهاست و نیز به معنای امتناع از ورود به استدلال

^{۱۰۶} (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1993).

^{۱۰۷} به ویژه بنگرید به آخوندزاده، مکتوبات؛ کرمانی، سه مکتوب.

^{۱۰۸} "فلاسفه اروپایی می‌نویسند که ما از نظر تمامی خصائل منفی گوی سبقت را از همگان ربوده‌ایم." بنگرید به کرمانی، سه مکتوب، ۲۶۳-۲۶۴.

^{۱۰۹} شایان توجه است که در وضعیت کشورهای دیگر، به خصوص هند، استفاده از این ابزار (ناسیونالیسم) برای رهایی‌بخشی مردم محلی از قوانین غربی منجر به درافتادن به دام مشابه میراث فکری غرب شد. بنگرید به

Partha Chatterjee, *Nationalist Thought and the Colonial World: A Derivative Discourse?*

و گفت‌وگو بر ضد دیدگاه‌های نژادپرستانه‌ای که حتی خود آنها را هم از جهات متعدد هدف قرار می‌داد.^{۱۰۹} در مقابل، آنان پیش‌دواری‌ها و قضاوت‌های متعصبانه شرق‌شناسان را به زبان خود درآورده و تلاش می‌کردند چنین استدلال کنند که این پیش‌دواری‌ها و قضاوت‌ها به واسطه دستاوردهای دوران پیش از اسلام ایران به واقع درباره ایرانیان صدق نمی‌کند. آریایی‌گرایی با وارد کردن عنصر “نژاد برتر” به پارادایم ناسیونالیسم ایرانی این باور و ذهنیت را تشدید کرد. با این همه، در فضای مملو از غرور ملی و وطن‌پرستی تعریف‌شده در ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی، نفس خودشرقی‌گرایی چیزی فراتر از ابراز نفرت از خود در لباسی مبدل، اشتیاقی تقریباً بیهوده به چیزی غیر از “شرقی” بودن صرف و عضوی از یک ملت مفلوک “آسیایی”، لیکن از مردمان آریان ره‌گم‌کرده آن در خاورمیانه بودن، نیست. به این ترتیب، استراتژی خودشرقی‌گرایی بر حمایت از ایرانیان در مقابل تصورات پیش‌ساخته اروپاییان از شرق مبتنی بود، آن هم نه از طریق مواجهه با آنها، بلکه از طریق پذیرش قاطعانه نظرات آنان و معرفی خود به منزله استثنایی از حیث برابری با اروپاییان.

هیچ‌چیزی به اندازه آریایی‌گرایی موجب تقویت ناسیونالیسم ایدئولوژیک ایران، ماهیت بی‌انسجام آن و نژادپرستی ذاتی‌اش نشده است. آریانیسم موجبات تحکیم نظری و عمیق ملی‌گرایی ایران را فراهم آورد. آریایی‌گرایی به بخش محوری بنایی فکری تبدیل شد که می‌کوشید انحطاط ایران را با ساده‌ترین شیوه ممکن توضیح دهد: ایران باستان به واسطه وجود اقوام آریایی باشکوه و عظمت بود تا اینکه با ورود اعراب این شکوه و عظمت رو به ضعف گذارد و در آینده نیز ایران ناگزیر است با غربی کردن کورکورانه خود هویت آریایی‌اش را باز یابد. این برنامه سیاسی کلاً نامنسجم و این طرح کلی برای آینده به همراه نگاهی به گذشته ویژگی دیگری را برای ناسیونالیسم ایرانی رقم زد: سیاست بی‌جاسازی یا تلاش از طریق گفتمان نژادپرستانه آریایی‌گرایی برای حذف کامل واقعیت اسلامی و شرقی آن و تبدیل ایران به یک کشور غربی مصنوعی و ساختگی.

تفکر بی‌جاسازی نتیجه طبیعی و مستقیم آریایی‌گرایی بود، اما خودشرقی‌گرایی پیش از آریایی‌گرایی نیز وجود داشت و فقط به واسطه پیوند با آریانیسم و رایحه علمی‌اش توسعه یافت. از سوی دیگر، بی‌جاسازی برای ممکن کردن پذیرش ذهنی خود به عنصر خویشاوندی نژادی با اروپاییان نیاز داشت. بی‌جاسازی در مقام راهبرد به عقده حقارت آشکار ناسیونالیسم ایدئولوژیک ایران نسبت به اروپا توجه کرد. به این عقده حقارت در سطور

^{۱۰۹} چنان که پیش از این نیز ذکر شد، با اینکه ایرانیان هم از نژاد آریان به حساب می‌آمدند، بسیاری از خاورشناسان همچنان آنها را مردمانی حقیر و مخلوطی از نژادهای گوناگون محسوب می‌کردند و معمولاً آنها را مانند اروپاییان ستایش و تجلیل نمی‌کردند.

پیشین هم اشاره شد؛ دغدغه‌ای که از مجرای حسرت باستان‌گرایانه نسبت به گذشته در پی اثبات این نکته بود که ایران گذشته از هر چیز چندان عقب‌افتاده نبوده است. البته این دغدغه در بسیاری از نوشته‌های منورالفکری، حتی ورای محافل تجددطلبان و ملی‌گرایان، آشکار و مشهود است. برای نمونه، عبدالبهاء (۱۲۶۰-۱۳۴۰ ق/۱۸۴۴-۱۹۲۱ م)، رهبر آیین بهائیت و فرزند عبدالبهاء بنیادگذار این آیین، با اشاره به شکوه و عظمت ایران پیش از اسلام گفته بود "نباید تصور کرد که مردم ایران ذاتاً کم‌هوش‌اند یا اینکه . . . از دیگران پست‌ترند."^{۱۱۰} شیوه دیگری که برای نشان دادن و اثبات دون‌پایه نبودن ایرانیان به کار گرفته شد، تقلید سطحی و ظاهری از سبک زندگی اروپاییان بود. در سال ۱۹۳۵، رضاشاه پهلوی، که خود از پیروان سرسخت ناسیونالیسم ایدئولوژیک به شمار می‌رفت، بر سر گذاشتن کلاه شاپو را برای همه مردان ایران اجباری اعلام کرد و برای توجیه این تصمیم خود در یک جلسه خصوصی چنین گفت: "آخر من می‌خواهم هم‌رنگ [اروپایی‌ها] شوم که ما را مسخره نکنند."^{۱۱۱} این جمله کاملاً معرف تفکر بی‌جاسازی است.

بی‌جاسازی در هم‌نوایی با نگرش کلی ناسیونالیسم ایدئولوژیک ایرانی صرفاً طرح بی‌انسجامی را فراهم آورد که ملی‌گرایان ایرانی با استفاده از آن ادعای برابری با اروپاییان را مطرح کردند و عقده حقارتشان را تسکین بخشیدند. تفکر بی‌جاسازی که در آن مقطع در اذهان روشنفکران عصر پهلوی عمیقاً ریشه دوانده بود، در سال ۱۹۳۴ به تغییر نام رسمی پرشیا به ایران انجامید. چنان که بحث شد، بدون کوچک‌ترین تردیدی نام ایران از نظر تاریخی عنوانی صحیح و بجا بود، لیکن استدلال حکومت پهلوی برای این بازگشت به اصل به "سندروم بی‌جاسازی" آلوده شد. در متن فرمان حکومت درباره این تغییر نام آمده است: "از نقطه نظر نژادی نیز چون مولد و منشأ نژاد آری‌ن در ایران بوده، طبیعی است که خود ما نباید از این اسم بی‌بهره بمانیم، خاصه که امروزه دوباره از ممالک معظم دنیا سروصداهایی در اطراف نژاد آری‌ن بلند شده که حاکی از عظمت نژاد و تمدن قدیم ایران است."^{۱۱۲} گفته شده که اندیشه اولیه این تغییر نام از طرف مقامات آلمان مطرح و به دیپلمات‌های ایرانی در برلین پیشنهاد شد.^{۱۱۳}

¹¹²File 102012/3201, no. 41749, 03.10.1313/ May 1934, Prime Ministry Files, Quoted in Firoozeh Kashani-Sabet, *Frontier Fictions: Shaping the Iranian Nation, 1804-1946*, (Princeton: Princeton University Press, 1999).

¹¹³Homa Katouzian, *The Persians: Ancient, Medieval, and Modern Iran* (New Haven: Yale University Press, 2009), 217-218.

¹¹⁰Quoted in Juan R. I. Cole, "Marking Boundaries, Marking Time: the Iranian Past and the Construction of the Self by Qajar Thinkers," *Iranian Studies*, 29:1-2 (1996), 44.

¹¹¹From Mokhber ol-Saltaneh's memoirs, quoted in Homa Katouzian, *State and Society in Iran: the Eclipse of the Qajars and the Emergence of the Pahlavis* (London: I. B. Tauris, 2006), 336.

سخن محمدرضا شاه پهلوی، که قرار گرفتن ایران در خاورمیانه را فقط "یک تصادف جغرافیایی" خوانده بود، از علائم متأخرتر تفکر بی‌جاسازی در ناسیونالیسم ایرانی است.^{۱۱۴} تفکر بی‌جاسازی با رویکرد تند ایدئولوژیک خود به سادگی تاریخ ایران و تجارب واقعی آن را به بهای یک ایرانی آرایی تخیلی نادیده می‌انگارد، ایرانی که به گفته حتی خود اروپاییان، از ماکس مولر تا آدولف هیتلر، به نوعی یک ایران اروپایی است. پیوند آرایی گرای با خودشرقی‌گرایی و بی‌جاسازی از موجبات یکپارچگی دائم این سه عنصر در یک چرخه واحد است. این ارتباط سهم بسزایی در آشکار کردن محبوبیت، استحکام و فقدان بازاندیشی در گفتمان آرایی‌گرایی در ایران دارد و علاوه بر آن، تا اندازه‌ای نشان می‌دهد که چرا شیوه ملی‌گرایان ایرانی در مدیریت روند نوگرایی به صورت اساسی بی‌انسجام و مستلزم تقلید کورکورانه از دیدگاه‌های اروپایی است.

نتیجه‌گیری

در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۱، تیم ملی فوتبال عراق با نتیجه دو بر یک بازی را به تیم میزبان خود، ایران، واگذار کرد، "اما این پیروزی نتوانست جلوی تماشاچیان ایرانی را از پرتاب سنگ و بطری‌های پلاستیکی به طرف بازیکنان عراقی که در حال ترک زمین بازی بودند، بگیرد. پلیس بازیکنان عراقی را تا اتاق رختکن همراهی و محافظت کرد."^{۱۱۵} در رویدادی دیگر، تیم ملی فوتبال ایرلند در یک بازی مقدماتی جام جهانی در نوامبر ۲۰۰۱ با تجربه سخت‌تری مواجه شد و به طرف بازیکنان آن نارنجک‌های کوچک پرت شد. دروازه‌بان تیم ایرلند به خبرنگاران گفت که بازیکنان این تیم انتظار "شرایط سخت" را داشتند، اما چیزی که در پایان بازی اتفاق افتاد، "از آنچه پیش‌بینی می‌کردم به مراتب بدتر بود... آنها ما را به باد ناسزا گرفتند و مقادیر فراوانی میوه گندیده و بطری‌های پلاستیکی به طرف ما پرتاب کردند، از این رو کنار آمدن با آن شرایط توانایی شخصیتی بالایی را می‌طلبید. حتی در مسیر بازگشت ما به فرودگاه، در سطح خیابان شیشه‌های شکسته ریخته بودند تا مانع رسیدن ما به فرودگاه شوند."^{۱۱۶} متأسفانه، همان گونه که این قبیل رخدادها و نمونه‌های دیگر نشان می‌دهند، رفتارهای اوباشانه طی سال‌های اخیر در فوتبال ایران رو به تزاید گذاشته است.

با این حال، زمانی که تیم ملی فوتبال آلمان در ۷ اکتبر ۲۰۰۴ برای یک بازی دوستانه به تهران آمد، استقبال به کلی متفاوتی در انتظار آنها بود. ۱۵۰۰ نفر از ایرانیان با یک

^{۱۱۴} "Football-Given's blast ordeal-Interview-The Republic's World Cup hero talks of grenades and glory ...", *The Observer* (25 November 2001).

^{۱۱۵} بن‌گرید به پانوش ۴. ^{۱۱۶} ۳۰ نفر از هواداران تیم فوتبال ایران به دلیل ایجاد اغتشاش و نافرمانی از دستورات پلیس به دادگاه احضار شدند، "اخبار روز آسوشیتد پرس، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۱.

“خوشامدگویی ظفرمندان” و سر دادن شعار “آلمان، آلمان” و “خوش آمدید به ایران” در فرودگاه به استقبال آنها شتافتند. مدیر تیم ملی فوتبال آلمان اظهار داشت: “چنین استقبالی از یک تیم مهمان باورنکردنی است.” و یکی از بازیکنان افزود: “من هرگز چنین چیزی ندیده بودم.”^{۱۱۷} مسابقه در ورزشگاه آزادی تهران و در حضور ۱۰۰ هزار نفر تماشاچی برگزار شد. روزنامه زوددویچه تسایتونگ (Süddeutsche Zeitung)^{۱۱۸} در گزارش خود از این مسابقه از “محبوبیت نامعقول تیم ملی فوتبال آلمان در ایران” گفت و در همان حال مدیر این تیم فضای ورزشگاه را با عبارات “ابراز احساسات باورنکردنی . . . و هواداری‌های متعصبانه مثبت” توصیف کرد.^{۱۱۹}

در آغاز مسابقه، تماشاچیان ایرانی با پخش سرود ملی آلمان به ابراز علاقه و هیجان پرداختند. درست از همان آغاز پخش سرود، شمار زیادی از تماشاگران به پا خاستند و دسته جمعی به مهمانان آلمانی خود به رسم نازی‌ها سلام دادند و در همان حال، گروه دیگری از تماشاچیان تصاویر نیچه را بر سر دست گرفته بودند و همه اینها در برابر دیدگان حیرت‌زده آلمانی‌های حاضر در ورزشگاه صورت می‌گرفت.^{۱۲۰} گزارشگر شبکه تلویزیونی زد د اف (ZDF) وضعیت مذکور را چنین گزارش داد: “خوشبختانه ما تنها به اجمال شاهد قضایا هستیم، برخی به گونه‌ای تأسفبار افراط می‌ورزیدند. برخی و حتی باید گفت بسیاری از تماشاگران ایستادند و به مهمانان آلمانی‌شان سلام هیتلری دادند.”^{۱۲۱}

بی‌تردید انبوه تماشاگران ایرانی درصدد حمایت از نازیسم یا جنایات نازی‌ها نبودند. ایرانیان با این دوره از تاریخ اروپا به اندازه‌ای که بیشتر غربیان با آن آشنایی دارند آشنا نیستند. استقبال غیرمعمولی که از تیم ملی آلمان در فرودگاه به عمل آمد، بیشتر نشان‌دهنده آن است که ایرانی‌ها—اگرچه به شیوه‌ای ناخوشایند—می‌کوشیدند همدلی خود را با آلمانی‌ها ابراز کنند. چنین همدلی و علاقه‌ای، که در وقایع فوتبال ایران فقط نسبت به آلمانی‌ها ابراز شده است، نشان می‌دهد که پیام به اصطلاح برادری آریایی که دهه‌ها قبل با تبلیغات آلمانی پخش شده هنوز در ایران

09.10.2004,” in *Zweites Deutsches Fernsehen* (ZDF). A video of the scene is available on YouTube under “Iran v Germany, 2004, National anthems,” at http://www.youtube.com/watch?v=iH-0g16OXXt4&feature=Playlist&p=5D4016A8C8B4B254&playnext=1&playnext_from=PL&index=2/.

^{۱۱۷}“Football-Accueil Triomphal pour les Allemands en Iran,” *Reuters-Les actualités en français* (7 October 2004).

^{۱۱۸}[افزوده مترجم] از روزنامه‌های ملی و پرتیراژ آلمان، چاپ مونیخ.

^{۱۱۹}“Kolossale Weihnachten in Teheran,” *Süddeutsche Zeitung* (11 October 2004).

^{۱۲۰}“Kolossale Weihnachten in Teheran.”

^{۱۲۱}“Länderspiel Iran-Deutschland live im ZDF,

طنین‌انداز است.^{۱۲۲} این باور "مبتذل آریایی‌گرایی" در وجوه مختلف زندگی روزانه در ایران جاری و ساری است و در فرهنگ عامه، ادبیات و نمایشات نمادین به‌وفور به چشم می‌خورد. در حقیقت، گفتمان آریایی‌گرایی به جزئی مستحکم در هویت ایرانی و درک ایرانیان از خود تبدیل شده و بی‌هیچ قید و شرطی تجسم عینی آن به شمار می‌رود.

گفتمان آریایی‌گرایی در اروپا نخست به مثابه دستاوردی زبان‌شناختی و سپس در جایگاه انسان‌شناسی نژادی تاریخ پرهیاهویی را پشت سر گذاشته است. صرف نظر از ردای علمی آن، این گفتمان بیشتر به شکل ابزاری سیاسی برای منکوب کردن دیگران به کار رفته است. گفتمان آریایی‌گرایی در نهایت با حماقت‌های مرگبار آلمان نازی به اوج خود رسید. این گفتمان در ابتدا طی نیمه اول سده بیستم و زمانی که یک گفتمان ملی‌گرایانه افراطی در تلاش برای هدایت مواجهه ایران با اروپا و جریان تجددخواهی بود در ایران پدیدار شد. پاسخ این حرکت به چالش‌های آن زمان به شکلی بنیادین فاقد انسجام بود: جنبش مذکور تصویری آرمانی و بربادرفته از ایران پیش از اسلام ترسیم کرد که نشان می‌داد ایرانیان ذاتاً ملت بزرگی بودند و مقدر بود تا کارهای بزرگی را به سرانجام برسانند، اما اعراب و اسلام راه آنها را به سوی شکوه و عظمت مسدود کرد. عرب‌ها به سپر بلاهای راحت و بی‌دردسری تبدیل شدند که می‌باید از هر نظر برای تمامی ضعف‌ها و کاستی‌های ایران ملامت شوند.

در این چارچوب، از گفتمان آریایی‌گرایی همچون مائده‌ای آسمانی استقبال شد. تضاد و دوقطبی‌سازی میان نژادهای آریان (aryan) و سامی با گسترش عرب‌ستیزی نژادپرستانه هم‌خوانی داشت و امکان قرائتی ساده‌انگارانه از تاریخ را بر مبنای خطوط نژادی فراهم آورد و از همه مهم‌تر این باور را به ملی‌گرایان ایرانی بخشید که از نظر نژادی با اروپاییان برابرند و همه اینها مهر تأیید علوم اروپایی را بر پیشانی خود داشتند. عقده حقارت ناسیونالیست‌های ایرانی و فقدان ذهنیت رهایی از سلطه استعمار امکان درونی‌سازی پیش‌داوری‌ها و قضاوت‌های متعصبانه اروپاییان علیه اسلام و شرق را میسر ساخت که

واقعیت که عراقی‌ها بازی را واگذار کردند و با این حال به آنها بی‌احترامی و بدرفتاری شد و تیم آلمان برد و با این حال با احترام و ستایش با آن رفتار شد، تأییدی است بر غلبه احساسات همدلانه نسبت به آلمانی‌ها در میان تماشاگران ایرانی که فقط به بازی فوتبال هم مربوط نیست.

^{۱۲۲} طی بازی ایران و آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸ نیز شور و هیجان‌های دوستانه‌ای، البته به دلایلی به‌کلی متفاوت، ابراز شد. همچنین، باید خاطر نشان کرد که بازی‌های مقابل تیم عراق و ایرلند از بازی‌های مقدماتی و سرنوشت‌ساز جام جهانی بودند، در حالی که بازی مقابل تیم ملی آلمان رقابتی دوستانه بود. اما این

به پدیده خودشرقی‌گرایی انجامید. و سرانجام، بسته مفهومی آریانیسم زمینه شکل‌گیری موانعی تودرتو در مقابل پرسش از دلایل ضعف و نابسامانی‌های ایران را نیز پدید آورد. این همان تفکر بی‌جاسازی یا توهمی بود که در چارچوب آن، ایران در واقع عضوی از خانواده اروپاییان محسوب می‌شد و فقط از روی تصادف به خاورمیانه پرتاب شده بود.

در مجموع، گفتمان آریایی‌گرایی از یک تفکر بی‌اعتبار و بدنام اروپایی نشئت گرفته است، تفکری که شکل افراطی آن در اردوگاه‌های مرگ آلمان نازی نمود و ظهور یافت. اما از منظر داخلی، این گفتمان از عقده حقارت، بازنگاری تاریخ بر مبنای خطوط نژادی و تمایلات نژادپرستانه شرم‌آور برآمد. این گفتمان به منزله راهی میان‌بر به سوی تجدد هرگز برای چالش‌های حاصل از اصلاحات و جریان تجددخواهی و پیشرفت پاسخی فراهم نیاورد، بلکه غالباً حامیان و مبلغان خود را در چارچوب دیدگاه و قرائتی بسیار مشکل‌ساز و تحریف‌شده از جهان محبوس ساخت. همچنین، گفتمان مذکور در حال حاضر گفتمانی منسوخ‌شده و حاصل مواجهه‌ای تلخ با اروپاست که دو قرن از دوره آن سپری شده است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که این قرائت معیوب از گفتمان هویتی خود را بازنگری کنیم و اگر می‌توانیم تغییر دهیم.